

استعمار



نگاهی به استعمار فارس در ایران

استعمار

* آذربایجان میلی دیرنیش تشکیلاتی *



۱ مقدمه
۲ تعریف استعمار
۳ استعمار، استبداد و استثمار
۵ آیا ایران فعلی کشوری تک ملیتی است یا چند ملیتی؟
۷ شرح مختصری از استعمار در طول تاریخ
۱۷ استعمار جدید
۲۱ آذربایجان
۲۵ استعمار فارس در ایران
۴۴ فوری ترین نیاز یک مستعمره چه چیز هست؟
۴۶ نظری به سیاست خارجی استعمار فارس در ایران
۴۸ چند سؤال
۵۹ سخن پایانی

مقدمه :

چرا استعمار؟ در ایران که هیچ موقع استعمار نبوده، به بیان دیگر، ایران هیچ وقت به زیر استعمار نرفته و مستعمره نشده است. وانگهی پوزه بزرگتر از استعمار، امپریالیسم را به خاک سیاه مالیدیم و جلو چشمان دنیا سفارتخانه‌اش را گرفتیم و هیچ غلطی نتوانست کند. چرا این موضوع را به بحث می‌گذارید؟ مگر چه شده است؟ ایران که تک ملیتی است. در ایران فقط یک ملت وجود دارد آنهم ملت(در اصل فارس) ایران است. این نگاه ملی امروزی فارس‌ها به داخل ایران است و بس. استعمار نمی‌تواند به ایران کاری کند. در ایران نمی‌شود، نمی‌تواند خلق شود.

معنای انسان در تورکی، یکی هم کیشی (kişi) است که در آذربایجان تحت حاکمیت ایران تورک‌های آذربایجانی آنرا به خاطر بی‌سوادی به زبان خود مذکر معنی می‌کنند. جالب توجه است که بعضی افراد معنی و مفهوم سخنی، اصطلاحی را گرفته و در خارج از چهار چوب زمانی - مکانی به آن می‌نگرند. کلمه و اصطلاح "استعمار" هم یکی از آنهاست. در اینجا مفهوم این کلمه را در تورکی می‌آوریم:

معانی لغوی استعمار در لغت‌نامه‌های نوشته شده به تورکی: عمران و آبادی، آبادی به نفع خود، مستملکه کردن، مکیدن و کشاندن ثمره حاصل از آبادی از صاحب اصلی‌اش به طرف خود و ... در دنیای امروزی دست درازی مناطق قدرتمند به منافع مناطق فاقد قدرت.^۱

به این صورت استعمارگر برای آبادانی می‌آید اما برای و به نفع خود، برای شما چه خواهد شد یا خواهد ماند، برایش مهم نیست. در این معنی و مفهوم آیا در ایران امروزی استعمار وجود دارد یا نه؟

^۱ - فرهنگ فارسی به تورکی آذربایجانی علی حسین‌زاده (داشقین). فرهنگ جامع فارسی به تورکی استانبولی (جمشید صالح پور). لغتنامه انگلیسی - آذربایجانی خزر (گروه زبان دانشگاه خزر آذربایجان). فرهنگ تورکی - فارسی شاهمرسی (پرویز زارع شاهمرسی). فرهنگ جامع فارسی به تورکی دکتر محمد کانار انتشارات شیرین و ...

تعریف استعمار: دست درازی یک ملت، به ملت یا ملل دیگر در طول زمان و با گذشت زمان جهت استعمار به نفع خود و محروم کردن از منابع‌شان برای خودشان.

پس استعمار یک رابطه‌ای بین دولت - ملت با ملت یا ملل دیگر است. استعمار را باید با کارهای انجام داده‌اش و وضعیت بوجود آورده‌اش برای مستعمره باید شناخت، نه از فاصله فیزیکی نزدیکی و دوری آن در روی کره‌ی زمین نسبت به مستعمره. ستم ملت (از داخل خود) به خودش را نه استعمار و نه رابطه استعماری، بلکه استثمار (از نگاه اقتصادی) و استبداد (از نگاه سیاسی) گویند.^۱

با در دست داشتن معیار سنجش فوق برای استعمار و رابطه استعماری، ابتدا حلاجی کنیم و ببینیم ایران کشوری تک ملتی (ملیتی) هست یا چند ملتی (ملیتی)، بعد به بودن و نبودن استعمار و رابطه استعماری در ایران بپردازیم.

آقای راجر ماتیوز در کتاب باستان شناسی بین‌النهرین نظریات و ره یافت‌ها^۲ از دیدگاه باستان شناسی می‌نویسد: "در چشم انداز تاریخ جهانی سه عصر امپراتوری‌ها را داریم. عصر اول از اواخر هزاره چهارم ق.م که بر پاشنه پیدایش اولین جوامع پیچیده شهرنشین در دشت‌های بین‌النهرین جنوبی می‌چرخد، شروع می‌شود و تا حدود ۶۰۰ قبل از میلاد (به مدت حدوداً ۳۶۰۰ سال) طول می‌کشد و عصر اول با پیدایش ناگهانی و به یکباره هخامنشیان به عصر دوم پرش می‌کند و عصر سوم نیز با صنعتی شدن جهان معاصر و گسترش تجارت جهانی و روابط اجتماعی در سراسر دنیای امروز تعریف می‌شود^۳ در این نوشتار پس از بیان اطلاعاتی مختصر از عصر سوم استعمار (از منظر تاریخی) به موضوع اصلی نوشته، پیدایش استعمار و دوام آن در ایران فعلی خواهیم پرداخت.^۴

^۱ - (به تورکی Sümürme). صدای "Üü" مخصوص زبان تورکی است و فارس‌ها ندارند (بدون آموزش و تمرین قادر به تلفظ آن نیستند).

^۲ - ترجمه به فارسی بهرام آجرلو - چاپ اول ۱۳۹۱

^۳ - همان صص ۱۷۷-۱۷۶ با تلخیص.

^۴ - این نوشته تاریخ نیست و به همین خاطر هر جا مجبور از ذکر تاریخ به عدد هستیم درست بودن آن را
صدرصد تضمین نمی‌کنیم.

استعمار، استثمار و استبداد

در سه واژه عربی فوق که عینا در فارسی استعمال دارند واژه‌های دیگری هم به عنوان معادل داریم. با توجه به محدودیت‌های نوشته این سه لغت جهت درک بهتر مطالب بعدی به صورت مختصر توضیح داده می‌شود.

در استعمار هم استثمار هست و هم استبداد و باید هم باشد. دیگر اینکه استعمار فقط بین حداقل دو ملت می‌باشد و معنی دارد. کارگاه، کارخانه، فابریکا، کمپانی و شرکت‌های چند ملیتی استعمار نیستند و رابطه استعماری ندارند، بلکه رابطه استعماری دارند که در کل به آن رابطه طبقاتی نیز می‌گویند و اگر زیاد دنبال کنیم به روابط کار - سرمایه از یک طرف و کارگر - سرمایه‌دار از منظر دیگر می‌رسیم که خود در طبقه‌بندی دارای جزئیات زیادی هست. نیروهای چپ سنتی که به سوسیالیست‌ها، مارکسیست‌ها و غیره معروفند در عصر سرمایه‌داری بیشتر این موضوع را تعقیب می‌کردند و نظرشان این بود که حل این مسئله به هر نوع ظلم و ستم پایان خواهد داد و مقوله استعمار نیز خود به خود در سایه آن از بین خواهد رفت اما در عمل چنین نشد و دولتی که خود را نماینده این موضوع و مورد می‌شناختند هم به استثمار جمعی - حزبی - دولتی رسیدند و هم به استبداد باور نکردنی و هم به استعمار، که حداقل یک مورد زنده آن برای مطالعه و بررسی همه نوعی باقی مانده است که کشور چین می‌باشد. در پشت سر استعمار حتما قدرت دولتی هست به عبارت دیگر ارتش، پادگان و غیره می‌باشد. در ضمن رابطه استعماری مخصوصا در استعمار نو بایستی پیشرفت و توسعه داشته باشد، چون در تعریفش آمده است که برای نوعی آبادانی کردن می‌آید که تازگی و پیشرفت و توسعه خواهد آورد ولی بهره و حاصل و نتیجه این آبادانی به سوی استعمارگر می‌رود. مثلا برای تبدیل تجارت با اسب و قاطر و شتر به تجارت با ماشین می‌آید اما نفعش مخصوصا در دراز مدت پنهانی یا آشکار یا به هر دو صورت به جیب استعمارگر می‌رود.

استثمار بیشتر مفهوم مالی - اقتصادی دارد و در آن به هر صورتی منافع اقتصادی آن به یکی از طرف‌ها کشیده می‌شود. استثمار بین ملل هم ممکن است باشد که در آن صورت باید به آن استثمار گفته و عمل شود. در روابط فردی استثمار بدون استبداد هم ممکن است اما در طولانی

مدت یا آنرا هم ایجاد می‌کند یا به آن تکیه می‌کند. استبداد همان زور است منتها با یک استثنا که عبارت است از زوری که با بودن قانون و در محیطی قانونی اعمال زور می‌کند و معنی می‌دهد، در غیر این صورت خارج از دنیای انسان است که محیطی نه متکی بر عقل و فکر بل، غریزی و فطری هست. استبداد بدون استثمار هم ممکن است و در مورد شخص حقیقی و حقوقی هر دو بوده و از درون ملت و با اعضای از آن ملت و برای اعضای از آن ملت یا کل ملت یا توسط دولت به ملت اعمال می‌شود.

هدف اصلی استبداد کم کردن آزادی در عمل و تفکر است که در آن عده‌ای به صورت بالاسری و اعمال کننده استبداد (حاکمان و قدرت‌مداران) و عده‌ای به عنوان دون سری و پذیرنده استبداد (محکومان و تو سری خورها) در جامعه تقسیم می‌شوند. استبداد نیز مانند استثمار در روابط فردی و گروهی و در هر محیطی می‌تواند باشد مثلاً در یک کارگاهی مالک یا مدیر برای اینکه شرایط تحمیلی را به کارکنان (کارگر و کارمندان خود) تحمیل کند چندین نفر مزدور نگه می‌دارد تا معترضان را به انواع گوناگون بترسانند یا فراری دهند یا ممکن است به جای آن یک شرکت عظیم چند ملیتی باشد.

بارزترین نمونه‌های دولتی آن وضعیت نظامی، حکومت نظامی یا کودتای نظامی هست. طبق خصلت ذاتی، زور و استبداد استثمار را هم در ادامه به خود می‌گیرد یا آنرا ایجاد می‌کند. در استثمار جدید نقش استثمار (اقتصاد) بیشتر و بیشتر می‌شود و تنوعات زیادی ایجاد می‌نماید. راه حل اینان نیز چنین است. رابطه استعماری با قیام عمومی ملی استقلال طلبانه و مبارزات رهایی‌بخش که در متون ترجمه‌ای به فارسی بطور عمد یا غیر عمد آنرا به آزادی بخش ترجمه می‌کنند قابل حل است. یادمان باشد که کلمه آزادی، ساده‌ترین و مستقیم‌ترین ارتباط را با ظلم و جور و ستم و استبداد و دیکتاتوری (لغات دیگری هم دارد) را داراست. در حالی که استبداد و استثمار مقوله‌ای درون ملی بوده و از درون ملت و به روش‌های گوناگون قابل حل است.

گفتیم استثمار هر دو مورد دیگر را نیز با خود دارد بنابراین اکثراً شباهت‌هایی نیز در استثمار با استثمار و استبداد مشاهده می‌شود و طبیعی هم هست چون هر دو را در درونش دارد اما این یکی هیچوقت نمی‌تواند یکی از آن دو و یا در جمع آن دو خلاصه شود.

بلکه خود علیرغم بعضی شباهت‌هایش کاملا جدا هست و روش مبارزاتی خاص خود را دارد. به عنوان مثال (جمهوری آذربایجان، کوبا، کره‌ی شمالی کشورهای مستقل هستند ولی تقریباً شدیدترین نوع استبداد (مخصوصاً کوبا و کره‌ی شمالی) را دارند. در عوض کانادا و استرالیا دو کشور وابسته هستند، آنها فرمانداری‌های کل انگلیس محسوب می‌شوند (البته اکثریت جمعیت آنها همان اروپایی‌های انگلیس تبار هستند) با همه آزادی‌های باور نکردنی (فردی، سندیکایی، حزبی، اجتماعی، اقتصادی و ...) که دارند مبارزات رهایی بخش در آنها مشاهده می‌شود.

پس اصطلاح آزادی‌بخش در مسائل استعماری نارسا و بی مخاطب و غلط است و رهایی بخش (به تورکی قورتولوش) صحیح است. ساده‌ترین معنای استعمار شاید داشتن دست دولتی بیگانه (از ملتی بیگانه) بالای سر ملت (مستعمره) باشد، چه ظالم، چه غیر ظالم (نوع دومش تقریباً محال است).

آیا ایران فعلی کشوری تک ملیتی است یا چند ملیتی؟

از نظر باستان شناسان و تاریخ شناسان، حکومت، دولت، ملت (در مفهوم قبل از پیدایش صنعت و سرمایه‌داری) در بین‌النهرین (میان دو رود دجله و فرات) و پیرامون آن پیدایش و توسعه یافت. از این دولت یا ملت‌های آغازین بین‌النهرین و حومه‌اش چند تایی را نیز در خاک ایران امروزی نام می‌برند و نشان می‌دهند. برای نمونه: ایلامیان، اورارتوها، لرها (Lorha) لولوبی‌ها، آز-آزر-آزربی‌ها (Azər_Az _Azərbiha)، قوتتی‌ها (Quttiha) هیتی‌ها، ماناها، کیمترها، ساکاها (ساق‌ها- ساقاها- اسکیت‌ها- ایشقوزها - ایچ اوغوزها=در فارسی عموماً با تلفظ ساکاها)، مادها و سایر. همه این ملت‌های به تمدن رسیده و دولت ایجاد کرده، در زمانی از تاریخ هست که هنوز هیچ خبری از آمدن و رسیدن آریایی‌ها، منشا و اجداد فارس‌های امروزی (به قول خودشان) به خاک ایران فعلی که وطن آنها که شمردیم است، نیست. منشا تباری همه‌ای آن دولت‌ها یکی است، تورک - توروک، تورک‌های اولیه (پرو توتورک‌ها) و آنها از اتحادیه‌های طایفه‌ای بین خود دولت تشکیل می‌دادند و در طول زمان هر طایفه‌ای که حاکمیت را در دست می‌گرفت نام طایفه‌ای خود را به دولت (حاکمیت) می‌داد. سراینده شاهنامه جناب فردوسی می‌نویسد: فرامرز، شاه افسانه‌ای فارس‌ها لباس پوشیدن را نمی‌دانست و به خود پوستین بسته

بود و از اسرای به چنگش افتاده از آن ملت‌ها (دیوها) لباس پوشیدن یاد گرفت. فرامرز شاه می‌خواست آنها را بکشد که از او در خواست کردند اگر از کشتن ما دست برداری "سی نوع زبان" به شما یاد می‌دهیم. این ۳۰ یعنی چند ۱۰ ملت که فردوسی در افسانه از آنها "دیو" یاد می‌کند، در تاریخ همان ملل شمرده شده در بالا هستند که موطن ابدی آنها بوده‌اند و در زمان مهاجرت آریایی‌ها به این منطقه که فعلا ایران نامیده می‌شود چندین مرحله تمدنی را گذرانده بودند. و از فارس‌های وحشی هجوم برده به وطن آنها یا مهاجر در چندین مرحله تمدنی بالاتر بودند. به عبارت دیگر در زمان ورود آریایی‌ها به ایران ۳۰- نوع ملت در آنجاها بوده‌اند (درستش ۳۰ شاخه از یک ملت). از ملل نامبرده در آن زمان‌ها و در آن مکان‌ها هنوز هم هستند مللی، که با نام آنزمانی و در خاک آن مکانی (با نام نخستین و وطن نخستین و مادری) خود هنوز هم در حال زندگی هستند. به عنوان نمونه: ایلامی‌ها (خوزی‌ها) و آزها - آزرها (آزربایجانی‌ها) - مغ‌ها (مغان) و لرها. مشاهده می‌کنیم که از زمان پیدایش ملل و دول آنها در این محیط جغرافیایی که فعلا ایران نامیده می‌شود نه فقط یکی دو تا بلکه چند ده تا (مثلا سی تا به قول فردوسی) بوده‌اند و هنوز هم هستند. اکنون فارس‌ها اجبارا هم وطن ما تورک‌های آذربایجانی که در این صد سال اخیر حاکمیت را با کودتا در دست گرفته‌اند، می‌گویند چنین ملت‌هایی در ایران در طول تاریخ و هم اکنون وجود ندارند و ایران کشوری تک ملیتی (ملتی) است، یعنی هم سابقه تاریخی و هم وجود فعلی چنین ملل مشهوری را کتمان می‌کنند.

حالا تاریخ را دور اندازیم. ما تورک‌ها نیز نظر فارس‌ها را تماما قبول کنیم که خودمان و زبانمان مهاجریم، آیا هزار سال حاکمیت بدون انقطاع (حداقل در بعد از اسلام) به ما تورک‌ها حق بومی حساب شدن در محیط ایران فعلی را می‌دهد یا نه؟ اگر می‌دهد چرا قبول ندارید؟ واگر نمی‌دهد در آن صورت شما فارس‌ها نیز مثل ما ترکانید که مهاجر بودنتان را قبول دارید. وقتی هم در مقابل استدلالات و مستندات از عهده‌اش بر نمی‌آیند با پرویی مختص و بی‌نظیر خودشان می‌گویند آنها ملت نیستند بلکه طایفه، قبیله، قوم و قومیت و اقلیت هستند و مایلند همه هم بی‌چون و چرا قبول نمایند. به حکومت چند ملیتی مثل ایران نمی‌توان حاکمیت یا حکومت و دولت ملی نام نهاد بلکه در حقیقت دولتی امپراطوریست و در امپراطوری هر ملتی در راس هرم قدرت قرار گیرد به تدریج و خواه ناخواه نسبت به دیگر ملل داخل امپراطوری حالت و وضعیت استعماری پیدا می‌کند و با گذشت زمان این رابطه یک جانبه را می‌خواهد بیشتر و محکم‌تر نماید. این قانون ازلی - ابدی و از درون جوشیده هر نوع رابطه‌ی استعماری هست.

با هر اسمی می‌خواهد باشد. حکومت ایران و حکومت فعلی به اصطلاح جمهوری اسلامی ایران نیز یک حکومت امپراطوری استعماری است. اگر به این استعمار صرف خصلت راسیستی - شوونیستی فارس‌ها و برتری جنسی مذهبی مذکر بر مونث اسلامی و شخصیت‌پرستی و مرده‌پرستی شیعه‌گری و وقاحت اصل تقیه (همه چیز را پنهان و کتمان کردن در موقع خطر) را نیز اضافه کنیم میزان سنگینی یوغ موجود در گردن ملل موجود در ایران فعلی را اگر انسان باشی و قدری بفهمی، دود از کله آدمی بلند می‌کند. چه می‌توان گفت، چه می‌شود کرد به ظلم و ستم‌های روی هم انباشته جور واجور قوز - بالای قوز، شاید نرم شونده در مقابل طرف خارجی به کرات، فزاینده ستم‌های گوناگونش به ملل موجود در داخل مرزهایش، مخصوصا ما تورک‌های آذربایجان جنوبی؟ چه می‌توان گفت؟

شرح مختصری از استعمار در طول تاریخ

تاریخ‌دانان پیدایش استعمار را از امپراطوری آشور و از نیاز به کشیدن راه‌های ارابه رو برای ارابه‌های جنگی خود می‌دانند. شدیدترین هجوم این امپراطوری به شرق بوده که جلگه‌های پایین دستی دریاچه اورمیه را هدف قرار داده بود. جمعیتی را که تماما تورک منشا و زبان در آن زمان بودند. آنها در پیشروی به سوی شرق از توروک‌ها، لولوبی‌ها و قوتی‌ها، مانناها و ... و دست آخر از مادها گزارش‌ها می‌کنند.

استعمار سنتی معمولا با تصرف نظامی سرزمینی یا خاک‌های دیگر ملل همراه بود و حداقل این بعد وجه قالب آن را تشکیل می‌داد، بعدها تسلط به راه‌های خشکی بازرگانی نیز بر آن افزوده شد و این دو از بقیه جنبه‌های استعمار سنتی همواره پر اهمیت‌تر باقی ماندند تا اینکه استعمار نو از راه رسید و همه چیز دگرگون شد.

راجرز ماتیوز، در کتاب "باستان شناسی بین‌النهرین نظریات و ره یافت‌ها" از منظر باستان شناسی مقوله استعمار را به سه عصر تقسیم می‌کند: عصر اول از اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد شروع می‌شود، اگر چنانکه پدیده اروک را (نیز) نوعی امپراطوری فرض کنیم؛ این عصر تا حدود سال ۶۰۰ ق.م. ادامه دارد که با پیدایش اولین جوامع پیچیده شهرنشین در دشت‌های بین‌النهرین شروع می‌شود و با پیدایش ناگهانی و به یکباره هخامنشیان به عصر دوم پرش می‌کند. عصر دوم از حدود ۵۰۰ ق.م. تا ۱۶۰۰ میلادی را شامل می‌شود. عصر سوم که معاصر با

عصر جدید است، امپراتوری‌ها در مقیاس جهانی معنی دارد و با صنعتی شدن جهان معاصر و گسترش تجارت جهانی و روابط اجتماعی در سراسر دنیای امروز آغاز می‌شود^۱

از نظر تاریخ شناسان استعمار با پیدایش چرخ که تکامل آن در حکومت آشور به صورت اربابه جنگی و راه‌سازی گسترده برای آن آغاز می‌شود. تاریخ جدید نیز با فتح قسطنطنیه توسط تورک‌های عثمانی آغاز می‌شود. راجرماتیوز باستان شناس معروف، می‌گوید: ... و با پیدایش ناگهانی و به یکباره هخامنشیان و (علت ناگهانی و یکباره پیدا شدن آنها توضیح نمی‌دهد) ... علی شریعتی جامعه شناس فارسی زبان می‌گوید: جامعه باستانی بین‌النهرین تمدن شکار و چوپانی و کشاورزی (زندگی روستایی) را گذرانده و به شهرنشینی رسیده بود و انتظار می‌رفت عصر رنسانس و پیدایش صنعت و سرمایه که چند هزار سال بعد در اروپا رخ داد؛ در آن موقع و در تمدن‌های میان دجله و فرات بروز کند! ولی با کمال تعجب چنین نشد که هیچ بطور کلی علم و صنعت (اختراعات) به یکباره از خاورمیانه غیب شد و به جزیره کرت پناه آورد و بعدها از یونان سر برآورد، زمان این نابودی و غیب شدن معاصر پیدایش امپراطوری هخامنشیان بود. (البته به دلیل یا دلایل اشاره‌ای هم نمی‌کند). پروفیسور دکتر محمدتقی ذهتابی (کیریشچی) تاریخ‌شناس و زبان‌شناس تورک آذربایجانی می‌گوید: باغ‌های معلق بابل و همدان را هخامنشیان نابود کردند و برای همیشه از بین بردند (و به عللتش اشاره نمی‌کند). بزرگترین لغتنامه فارسی (دهخدا) که در زمان حکومت تورکان قاجار نوشته شده معنی کلمه **پارس را صدای سگ خشمگین (در حال خشم)** در درجه اول و **آواره و به وسط پرتاب شده یا آمده (بدون هدف و جای معین) (پارسه، پرسه، پرسه زدن)** می‌نامد. (بدون ذکر علت این بدنامی با این شدت و حدت).

آقای ناصر پورپیرار که در قید حیات است در مجموعه کتابهای دوازده قرن سکوت می‌نویسد: همه ملل موجود در ایران فعلی، بومی منطقه بوده و به مثابه نسل‌های یک خانواده گسترش یافته و به ملت تبدیل شده‌اند غیر از هخامنشیان که مهاجر (در نوع مهاجرت نیز کاملاً استثنایی) بوده‌اند و موجبات محو تمدن از بین‌النهرین و خاورمیانه شدند.

و البته این یکی به عللتش اشاره می‌کند و در همان کتاب‌ها مفصل توضیح می‌دهد و نیز می‌گوید (از حدود ۲۰۰ سال پیش که باستان‌شناسان به ایران آمدند) **در هر کجای ایران که کنگ باستان‌شناسی به زمین زده شد برای پیدا کردن اثری از هخامنشیان بود ولی آنچه در واقعیت از زیر خاک پیدا می‌شد متعلق به ملل غیر بود که توسط هخامنشیان نسل‌کشی و تمدنشان محو شده بود.**

آقای عزت‌الله نگهبان باستان‌شناس معتبر ایران نیز که در قید حیات هست می‌گوید: در کاوش‌های باستان‌شناسی ایران اغلب به دوره‌ای می‌رسیم که در آن زندگی به طور کامل قطع می‌شود و به چیزی شبیه یک فاجعه عمومی در کل منطقه ایران (خاورمیانه) می‌ماند اما این فاجعه، طبیعی مثل زلزله یا آتش و سیل و امثال آن نیست بلکه عامل عمدی انسانی در آن نقش دارد (و دلیلش را توضیح نمی‌دهد). راجر ماتئوز در کتاب باستان‌شناسی بین‌النهرین می‌گوید: گاهی فروپاشی یک امپراطوری نه با فرهنگ مادی پیچیده، که صرفاً با متون و منابع مکتوب تایید می‌شود؛ بهترین مثال آن "شاهنشاهی هخامنشی است که هر چند متون تاریخی درباره آن بسیار صحبت کرده‌اند **اما نشانه‌ها و شواهد باستان‌شناختی در بخش وسیعی از همین امپراطوری، اگر هم پیدا شود، کمتر از آن است که بتوان به کفایت درباره‌اش سخن گفت.**"^۱

در ایران فعلی از زمان کودتای رضاخان و حاکمیت پهلوی‌ها چنان به ما فهمانده‌اند که پارس‌های مهاجر به سرزمینی خالی و یا به میان ملل وحشی آمدند و شروع به ایجاد تمدن نمودند ولی مثال‌های بالا عکس آنرا نشان می‌دهد که قسمتی از آن نیز در مقدمه ذکر شد و چنان فهمانده‌اند که از ابتدای تسلط مادها (که گویا آنها را نیز آریایی حساب می‌کنند) تا آمدن اعراب مسلمان به ایران (حدوداً ۱۵۰۰ سال) فقط آریایی‌ها (به ترتیب ماد - پارس - پارت - ساسانی) حکومت کرده‌اند. در حالی که از این چهار حاکمیت، مادها و پارت‌ها را دیگر آریایی نمی‌دانند. مادها را اتحادی از قبایل تورک می‌دانند که برای مقابله با آشور گردهم آمدند و تنها طایفه (یا قبیله) فارسی موجود در اتحادیه آنها که در اواخر به این اتحاد پیوست همان پارس‌ها هستند (از طریق ازدواج با سران حکومت ماد) که توانستند با کودتا در درون دربار ماد به

^۱ - ترجمه فارسی بهرام آجرلو - ص ۱۸۰

حاکمیت برسند، همانطور که در زمان حاکمیت تورک‌های قاجار در ایران فارس‌ها با کودتا حکومت را به دست گرفتند و پارت‌ها (اشکانیان) نیز باز تورک می‌باشند که زمانی در جنوب قفقاز از متحدان مادها بودند و بر اثر اختلافات ایجاد شده به شمال و با دوزدن خزر به شرق آمدند از این تاریخ فقط حدود ۵۵۰ سال (معادل یک سوم) شامل هخامنش‌ها و ساسانی‌های فارس می‌شود، بقیه از آن تورک‌هاست که حکومت‌های نژادپرست پهلوی و جمهوری اسلامی با شدیدترین نوع اختناق و سرکوب می‌خواهند از ذهن تورک‌های ما آذربایجانی‌ها پاک کنند.

اما تاریخ منطقه‌ای که فعلا ایران نامیده می‌شود با آریایی‌ها شروع نمی‌شود و قبل از آن منطقه ۴۰۰۰ سال تاریخ تمدن دارد و راسیسم و فاشیسم فارس با قرار دادن تاریخ فارس به جای تاریخ منطقه (تاریخ تورکان، تاریخ ملل التصافی زبان، به تورکی اکلملی دیلیلی لری - Əkləmlil dililär) به پنهان کاری و زدودن ۴۰۰۰ سال تاریخ باستان ما تورک‌ها و دیگر ملل غیر فارس دست می‌برد. نقطه دیگر اینکه چنین وانمود می‌کنند که این حکومت‌های فارسی قبل از اسلام گویا هیچ نوع مخالفتی در داخل نداشتند و هیچ نوع عقب نشینی در هیچ زمان از حداکثر مرزهای خود نداشتند. در چگونگی آمدن آریایی‌ها به ایران و پیدایش ناگهانی هخامنش‌ها نظر آقای پورپیرار کاملا استثنایی است؛ قالب نظریه‌پردازان تاریخ، آریایی‌های ایران را شاخه‌ای از کل آریایی‌های مهاجر از غرب به شرق از استپ‌های بالای دریای سیاه (سیبری غربی در روسیه فعلی) به افغانستان و از آنجا به هندوستان می‌دانند که یک شاخه از آنها با پیچیدن به سمت جنوب غربی در نهایت در ناحیه استان فارس امروزی ایران مستقر شدند^۱ و در تابعیت حکومت چند هزار ساله ایلام حکومت محلی ایشان یا نشان را داشتند و در اواخر تحت تصرف تورکان ماد در آمده بودند و مصیبت و سرطان درمان نیافته ما تورکان نیز در این محیط جغرافیایی از همان زمان و با ازدواج‌های سران حکومتی تورکان ماد با دختران پارس‌ها شروع شد. با کوشش‌های کوروش خواهرزاده آخرین پادشاه ماد و کودتا در دربار مادها امپراطوری آنان را تصاحب و بعد به تهاجم به ملل دیگر پرداختند و این خلاصه نظریه‌ی تاریخی رایج و پذیرفته شده بین تاریخ‌شناسان عموم دنیاست. چگونگی پیدایش و رشد و توسعه و قدرت گرفتن ناگهانی پارسیان، به رهبری طایفه‌ای از آنها بنام هخامنش‌ها می‌باشد و ... و اما جناب پورپیرار می‌گوید

^۱ - (منابع زیاد است از جمله مقاله "معمای آریایی‌ها" در مجله تمام رنگی روغنی شماره پیاپی ۴۷ دوره ۲۷

نه خیر، هخامنشی‌ها یک طایفه کاملاً وحشی در استپ‌های بالای دریای سیاه بودند که با یهودیان تماماً اسیر شده در دست حکومت بابل و آشور (هم‌نژاد با هم و هر سه حامی - سامی تبار) آشنا شدند و یهود به آنها وعده ثروت و مال و منال و اسلحه و ارائه نقشه و اطلاعات چگونگی تصرف مراکز و پایتخت‌های سرزمین‌های آباد و خوش آب و هوا و پربرکت بین‌النهرین و ایلام و نابودی کامل حکومت بابل و... را داد و در عوض قول نجات تمامی ملت یهود را از دست بابل و برگرداندن آنها به سواحل دریای مدیترانه با تمام مال و منالشان در زمان اسارت و تاسیس کامل عبادت‌گاه بزرگ و اصلی آنها در اورشلیم (که ویران شده بود) را از آنها گرفتند و قرار شد تا اجرای کامل نقشه از منظر دیگران مخفی بماند و از طرف دیگر پیش‌بینی‌های اشعای نبی از پیامبران یهود در اسارت بابل که در تورات باقی مانده و هم اکنون قابل مطالعه هست^۱ را داریم؛ اینکه قومی خشن و وحشی را خداوند مأمور نموده تا یهود را نجات دهد و خدا فرزند (قوم یهود را) تنها نخواهد گذاشت، به نظر پورپیرار درست از آب درآمد و این پیش‌بینی‌های به ظاهر مذهبی - عبادتی در عمل همان نقشه مشترک قوم وحشی پارس و قوم اسیر (در آن زمان) یهود بود که کاملاً و صددرصد طبق نقشه پنهانی - توافقی اجرا شد و این دلیل و رمز پیدایش و گسترش ناگهانی امپراطوری هخامنشیان است. و اما دلیل و رمز مخو تمدن از خاورمیانه طبق این نظر پورپیرار چنین است: پس از کشتارهای اولیه و ویرانی شهرها و مراکز نظامی و قلاع و حصارها و نابودی ارتش‌های منطقه (امثال بابل، ایلام، آشور، و...) و تجمع یهودیان در مرکز حکومتی تازه واردها و کنترل سیاسی - مدیریتی حکومت تازه تاسیس (قسمت عمده‌اش در زمان کوروش) در زمان پسر او و جانشینش، یهود خواسته دیگری را از حکومت به میان آورد که اجازه داده شود این بار خود یهودیان به یک کشتار منتخب و از بین افراد غیر نظامی دست زنند تا در آینده در کل منطقه ملت یا مللی نتوانند از یهود در تمدن و پیشرفت‌های آن جلو بزنند و بر او پیروز شوند و... و به مدت سه روز تمام با پشتیبانی سپاهیان در سراسر منطقه تحت حاکمیت هخامنشی‌ها به کشتار مردم عادی دارای حرفه و شغل مثلاً نجار و سفال‌ساز و تاجر و معمار و بنا و شاعر و

^۱ - بر آمدن هخامنشیان - ناصرپورپیرار - چاپ سوم ۱۳۸۰ - ص ۲۰۷

واعظ و دانشمند و هنرمند و... پرداختند و با توجه به سکونت طولانی مدت و داشتن نقشه بسیار دقیق از قبل و پشتیبانی نظامی توانستند این قتل عام را کامل کنند و منطقه را از تمدن و عامل اصلی آن انسان‌های دانا و فهیم و کاردان و هنرمند خالی کنند و مجموعه بسیار کمی از اهالی منطقه توانستند از این قتل و عام دومی به جزیره کرت پناه ببرند و در آنجا آنچه در ذهن داشتند را مطرح کنند و علم و صنعت و حرفه و پیشه‌ها را راه اندازی کنند و بعدها به یونان صادر نمایند. به این نوع قتل و عام پوریم می‌گویند و یهودیان هر سال هنوز هم آنرا جشن می‌گیرند.

این بود خلاصه نقطه نظر ناصر پورپیرار که در سه جلد کتاب دوازده قرن سکوت به صورت مفصل بیان شده، همین کتاب‌ها و ادامه نقطه نظرات پورپیرار در ایران سانسور و قدغن شد و از تجدید چاپ و چاپ ادامه نظریات وی جلوگیری شد. این نظریه در سطح جهانی با سکوت مرگ‌بار مواجه شده و در سطح ایران پس از فحش‌های رکیک اولیه عوام و خواص فارس به سکوت رفت و ملل غیر فارس نیز در سایه خفقان مطلق حاکم حکومت فعلی نمی‌توانند در مورد آن اظهار نظر کنند. هم وطنان فعلا اجباری فارس ما از عوام و خواص در نظریه حکومتی حکومت کودتایی رضاشاه که می‌گوید "ایران یعنی فارس و ایرانی یعنی فارسی زبان" و در نتیجه با فارسی‌سازی زورکی غیر فارس‌ها و حق تدریس و تشکیل مدرسه و آموزش فقط و مختص به زبان فارسی به سیاست مطلق آسیمیلیاسیون روی آورده‌اند و با کمال تاسف در جمهوری اسلامی نیز این مسئله تماما به اجرا گذاشته شده و ۳۵ سال تمام است که در تحت عنوان یک حکومت مذهبی مافوق ملی با تمامی قدرت ممکن حکومتی اجرا می‌شود را تماما قبول دارند و به اعتراض کنندگان و منتقدان، اتهامات ضدانیتی و غیره می‌زنند.

آقای پورپیرار معتقد است خیلی از کسان در ایران و در سطح بین‌الملل این مسئله را می‌دانستند اما شجاعت و شهامت نگارش کتبی آن را برای مطالعه و آگاهی عموم نداشتند. از او پرسیده می‌شود که چگونه به این رمز و راز پی بردید؟ می‌گوید با ستایش‌های بی‌نظر و غیرعادی تورات

از کوروش هخامنشی و معرفی او به عنوان نجات دهنده مطلق قوم یهود از اسارت به خواست خدا، متوجه و قضیه را پیگیری و به اینجا رسیدم. با روی کار آمدن هخامنشیان حکومت‌های ملی منطقه‌ای (البته در مفهوم قبل از دنیای سرمایه‌داری) سرنگون و عطش و طمع تاسیس امپراطوری‌های بزرگ به عنوان یک اخلاق فاسد سیاسی - حکومتی ماندگار شد و به تمامی دنیا سرایت کرد و با اختلاط غیر عادی مردم جوامع که از زمان آشور شروع شده بود مرزهای غیرطبیعی اختلاف برانداز ملل مخصوصا در خاورمیانه شروع شده و دوام یافت و سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن در حکومت‌های امپراطوری پیدا شد و اکنون خود جمهوری اسلامی ایران (در حقیقت امپراطوری شاهنشاهی آخوندی فارس‌ها) وارث تمامی این غده چرکین تاریخی است.^۱ از چهار حکومت مدعی فارس‌ها در قبل از اسلام، ساسانیان نیز به حکومت متمرکز و آسیمیلاسیون روی آورده و از نظر مذهبی نیز به مطلق‌گرایی روی آوردند در حالی که در مادها و پارت‌ها که فارس منشا نیستند چنین مطلق‌گرایی‌ها مشاهده نمی‌شود. و کلا و حقوقدانان شناخته شده و بین‌المللی، خانم‌ها "شیرین عبادی و مهر انگیز کار" در کتابی با عنوان "نقش زن ایرانی در پیش تاریخ و تاریخ" که اکنون تجدید چاپ آن قدغن شده، می‌نویسند تاریکترین سرنوشت و کمترین آزادی‌ها برای زنان در دوره‌های هخامنشی و ساسانی دیده می‌شود. امپراطوری هخامنشی عبارت بود از یک اتحادیه جنگی - انضباطی و مجموعه‌ای از ممالک، ایالات و سرزمین‌های غیر متناسب که بر اثر شگفت‌انگیزترین پیشرفت‌های نظامی آن دوره (از جمله ارتش دائمی و همیشه آماده برای اولین بار) که جزئی از آن شده بودند، میل گریز از مرکز و تجزیه‌طلبی در غالب کشورهای تحت سلطه که به صورت شهریان‌نشین‌ها و ایالات شاهنشاهی درآمده بودند همیشه چون آتش زیر خاکستر موجود بود. در اینجا به صورت خیلی مختصر به بیان چند مورد بسیار مهم می‌پردازیم: دو روایت در مورد خود کوروش نقل می‌شود که یکی عمومی است و اغلب تاریخ‌دانان قبول می‌کنند و آن اینکه کوروش در جنگ با ماساژت‌ها، شاخه‌ای از تورکان سکاه‌ها (به تورکی ساقلار، ساقلار به معنی تندرست‌ها و نیرومندا) کشته شد^۲ (و سر او به رود آراز پرتاب شد) که شاعر معروف آذربایجان "صمد وورغون" پس از کشتار عمومی در جریان فرقه دمکرات آذربایجان توسط حکومت پهلوی‌ها

^۱ - در قسمت آخر به تشریح مفصل آن خواهیم پرداخت.

^۲ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران - رحیم رئیس نیا - ص ۳۰۲

در سازمان ملل در آن موقع، شعر معروفی در اشاره به آن قراعت نمود.^۱

روایت دیگر از ناصرپور پیرار است که کوروش در شورش‌های پس از فتح اولیه بابل کشته شد و به نظر او روایت قبلی با قصد بزرگنمایی فتوحات او ساخته شده است.^۲ با شکست ایران از یونان در زمان پسر کوروش کمبوجیه قیام‌های داخلی مثل آتش زیر خاکستر زبانه کشید که مهمترین آنها قیام **قام آتا**^۳ که در کتب دروس تاریخی فارسی گئوماتا (یا گوماتا و گواوماتا و...) نوشته‌اند؛ وی قیامی عمومی و سراسری در ماد علیه حکومت براه انداخته در اندک مدت توانست در مرکز، حکومت هخامنش‌ها را سرنگون کند و رشته کارها را بدست گیرد با پخش خبر به اطراف، قیام‌های سراسری آغاز شده و حتی در سوریه به داخل سپاه شکست خورده از یونان و در حال بازگشت کمبوجیه نیز سرایت و او به طور مرموزی کشته شد.^۴ وی مدت هفت ماه حاکمیت مادها را برقرار کرد و در نهایت توسط نظامیان پارس به سرپرستی داریوش به زبان امروزی با کودتای نظامی سرنگون شد.^۵ سرنگونی قام آتا در ۵۵۲ ق.م. موجی از مخالفت را در کشور به دنبال آورد که یکی از آنها فرورتیش که خود را از نسل کیاکسار شاه مادی می‌دانست پس از حدودا سه - چهار ماه از پایان قیام قام آتا بود و در این زمان داریوش در حال سرکوب قیام بابل بود. دو سری لشگر به جهت مقابله علیه او فرستاد که کاری نشد و در نهایت پس از فراق از بابل با تمام قدرت به سر جنگ با او آمده و در دشت بیستون توانست غلبه کند و به مناسبت همین پیروزی دستور داد کتیبه‌های بیستون را ترتیب دهند.^۶ در این کتیبه‌ها می‌نویسد: فرورتیش را دستگیر و نزد من آوردند. من بینی و گوش‌ها و زبان او را بریدم و چشمانش را در آوردم. او را به زنجیر در دربار من نگاه داشتند تا اینکه همه مردم سلحشور او را دیدند. آنگاه فرمان دادم او را

^۱ - با این عنوان "مگر تومروس انام کسمه دیمی کیخسروون باشینی... (ترجمه به فارسی؛ مگر مادرم ملکه تومروس سر کیخسروت (کوروش) را نبرد)"

^۲ - کتاب بر آمدن هخامنشیان - ناصر پورپیرار - چاپ سوم ۱۳۸۰

^۳ - کلمه‌ای تورکی به معنی پدر معنوی، روحانی - قام نام مذهب تورکان

^۴ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران - رحیم رئیس نیا - (ص ۳۰۲)

^۵ - ص ۳۰۳ - ۳۰۸ همان - همچنین علاقه‌مندان به مقاله دنباله‌دار در هفته نامه تورکی - فارسی آگری با همین نام مراجعه کنند.

در اکباتان بر نیزه نشانند و مردانی را که نخستین هواخواهان او بودند، در اکباتان به دار آویختم.^۱ در این کتیبه‌ها جناب داریوش با صراحت و با افتخار تمام می‌گوید من به مقعد مخالفانم هیزم فرو می‌کردم و آنها را در زمین می‌کاشتم و مدت‌ها نگه می‌داشتم تا مردم ببینند و بترسند و دست به شورش نزنند.

این شکنجه‌های شنیع در امپراطوری مذهبی قرن بیست و یکمی فارس‌ها نیز ادامه دارد و فقط به خاطر تغییر شرایط جهانی دیگر بطور آشکار قابل افتخار نمی‌دانند، شکنجه‌هایی مثل تجاوز جنسی به دختران باکره زندانیان سیاسی در اوایل انقلاب و حتی بعدها به مردان نیز از جمله پس از تظاهرات انتخابات سال ۸۸ در سیاهچال کهریزک و قیام دیگری به رهبری چیتران تخمه^۲ که او نیز خود را از نسل کیاکسار پادشاه مشهور ماد می‌دانست، صورت گرفت. در سال‌های ۴۰۴ و ۴۰۹ ق.م در زمان داریوش دوم نیز قیام‌هایی از مادها علیه هخامنشیان را شاهدیم و آنچه در اینجا نام برده شد فقط قیام‌های ماد بود. بر اثر شکنجه‌ها و کشتارهای وحشتناکی که با افتخار تمام در کتیبه‌ها نوشته شده و نمی‌توان کتمان کرد هخامنش‌ها حدود ۱۵۰ سال بعد از داریوش نیز حکم راندند و این نظام از درون پوسیده با یک لگد اسکندر مقدونی ۱۸ ساله در زمان داریوش سوم تماما سقوط کرد. چنانکه ساسانی در مقابل اعراب و پهلوی معاصر نیز به صورت ناگهانی سقوط کردند.

در سیستم سنتی استعمار یکی از مکان‌ها هم چین است که به صورت خیلی مختصر در اینجا آورده می‌شود. تاریخ شناس برجسته معاصر ترکیه " بهالالدین اوگل^۳ در تاریخ تحلیلی سه جلدی امپراطوری بزرگ هون که حاصل ۲۵ سال تحقیق در بایگانی اسناد دربارهای چین بوده؛ می‌نویسد ابتدا در چین جمعیت یک دستی از لحاظ نژادی و تباری نبود و جمعیت‌هایی از تبتی‌ها و تورک‌ها و مغول‌ها (تنقوزها) و منچوری‌ها و کره‌ای‌ها بودند که هم جمعیت‌های ساکن و یکجانشین کشاورز و هم غیر ثابت دامدار و ایلات داشتند. در چین تا سال‌های حدودا ۲۵۰ ق.م دولت یا دولت‌های یک دست نبود بلکه دولت‌های کوچک و خان‌نشین‌هایی بودند که گاهی هم با یکدیگر به مدت طولانی جنگ می‌کردند. سمت جنوب‌تر بیشتر به کشاورزی و

^۱ - ص ۳۱۰ همان

^۲ - کلمه‌ای تورکی به معنی چیتلایان توخوم (çıtlayan tuxum)، ترجمه به فارسی: تخم روینده)

^۳ - Bəhaəddin Ögəl

اسکان روی آورده و دور روستاها حصارهای بلندی کشیده بودند که بعدها در تجربه سدسازی (از بهم پیوستن آنها و تکمیل آن دیوار چین به وجود آمد) استفاده کردند. قدیمی ترین این خان نشین‌ها به حدود ۲۰۰۰ ق.م می‌رسد که در مناطق شمالی ترچین در ناحیه‌ای معروف به یانگشائو می‌باشد^۱ دولت‌ها یا خان نشین‌های مناطق شمالی ترچین از لحاظ تباری و نژادی مختلط بوده و هر کسی آداب و فرهنگ و سنن مربوط به خود را حفظ می‌کرد. چنانکه دولت یا ثلاله هسیای چین بیشتر از لحاظ تباری دولتی تورک تبار (تورک‌های هیونگ نوی یا همان هون‌ها بودند و ثلاله بعدی چین شانگ (حدود ۱۴۵۰ - ۱۰۵۰ ق.م) قدری بیشتر چینی‌تر و سلسله‌های جوی از آن بیشتر؛ همه این سلسله‌ها اتحادیه‌هایی از خان نشین‌های کوچک بودند.

تمایل بیشتر چینی‌ها به کشاورزی و اسکان، سه پیامد را در دراز مدت در پی داشت یکی پیدایش فلسفه‌ی مدنیت و دولت‌مداری که معرفت‌ترین آن فلسفه کنفوسیوس می‌باشد و موجب اتحاد معنوی چینی‌ها شده و از طرف دیگر با ازدیاد جمعیت در مناطق آرام‌تر جنوب و مهاجرت به شمال ترکیب جمعیت را بهم زده و موجب چینی شدن غیر چینی‌ها می‌شد و تغییر نوع سوم در جنگجو بودن دولت‌ها یا خان نشین‌های مناطق شمالی ترچین و بر خلاف کنفوسیوسی‌ها اعتقاد روز افزون به تسویه غیر چینی از چین به هر روش ممکن از جمله کشتارهای عمومی بود. آن دسته از غیر چینی‌ها که اسکان یافته بودند در دراز مدت در جمعیت چین آب می‌شدند و یا خصلت چینی پیدا کرده و اسالت اتنیکی و تباری خود را از دست می‌دادند و غیر چینی‌های غیر کشاورز و غیر ساکن همواره به صور گوناگون به سمت شمال رانده می‌شدند؛ چنانکه عده‌ای از آنها گاهی به هم‌تایان خود در سرحدات شمال چین پناه برده و موجب جنگ‌ها و هجوم به مناطق داخلی و جنوبی‌تر چین می‌شدند. چین برای مقابله شروع به سد سازی‌ها در دره‌های تنگ و باریک دره "ساری چای" (رود زرد - هوانگهو) که محل گذر ساکنان آسیای میانه از جمله تورک‌ها و مغول‌ها و تبتی‌ها بود شدند و این سیاست چندین دهه ادامه پیدا کرد. این سدهای "نکه - پاره در زمان شی‌هوانگ (چهارم) نخستین امپراتور چین در ایالت‌های سرحدات شمال غربی که نام چین از او گرفته شده تکمیل و به دیوار چین بزرگترین بنای روی زمین تبدیل شد. غیر چینی‌ها در این جنگ‌ها به عنوان برده در سد سازی‌ها و نیز در صف مقدم جنگ‌ها به زور شرکت داده می‌شدند. بدین ترتیب به زبان امروزی یک کشتار و تسویه نژادی

وسیعی در چین قبل از میلاد انجام شده و در سرزمین پهناوری که متعلق به اقوام و طوایف و تبارهای گوناگون بود پاک‌سازی قومی گردیده بود. پس از تکمیل دیوار بزرگ چین در هر دو سوی دیوار اقدامات اسکان چینی‌ها ادامه داشت و اراضی تورک و مغول و تبتی‌ها محدودتر و محدودتر می‌شد. در اثنا این سال‌ها بود که اتحادیه ملل آسیای میانه شکل گرفته و امپراطوری بزرگ هون‌ها را که از شبه جزیره کره تا دریای خزر را فرا گرفته بود با رهبری مته‌خان پسر تئومان - تومان به وجود آورد.

استعمار جدید

فتح شهر قسطنطنیه (کنستانتین) توسط سلطان محمد عثمانی از امپراطوری بیزانس (روم شرقی) در سال ۱۴۵۳ میلادی برابر ۸۳۱ هجری شمسی را تاریخ‌نویسان آغاز دوره تاریخی دیگری می‌دانند که به آن دوره تاریخی معاصر و یا نوین می‌گویند. قاره سبز و دارنده رودخانه‌های تمام فصلی پر آب قابل کشتیرانی در سراسر سال، پس از ۲۰۰ سال جنگ مقدس مذهبی (جنگ‌های صلیبی در فارسی، خاچ - هیلال در تورکی) با مسلمانان که ۹۰ درصد را مسلمانان تورک تبار تشکیل می‌دادند و رهبری می‌کردند، وسیله **قبله نمای مسلمانان را** کشف و با اندک تغییراتی به جای کاربرد مذهبی - آخرتی در امورات دنیوی، جهت‌یابی در آب‌های دور از ساحل به کار بستند و توانستند از ساحل دور و به وسط اقیانوس‌ها روند و پرتغالی‌ها از همه زودتر شروع کردند و استعمار نو را که در ابتدا از تسلط بر آب‌های اقیانوس‌ها شروع شد را ایجاد کردند. در این مدت علاوه بر شهر فوق افتادن شبه کریمه و بالکان‌ها به دست تورک‌های عثمانی راه‌های تجاری خشکی (راه معروف به جاده ابریشم، به تورکی ایپک یولو) تماما به دست تورک‌ها مخصوصا تورک‌های امپراطوری عثمانی افتاد و تجارت از راه خشکی اروپا - چین - هند به روی اروپائیان بسته شد. گردن اروپا گرفته شده بود و داشت خفه می‌شد و به چاره‌جویی نجات از مرگ افتاد. هفت سال پس از فتح آن شهر، گوتنبرگ آلمانی دستگاه چاپ را اختراع و به بشریت عرضه کرد، از سال ۱۴۶۹ فلورانس در ایتالیا تجدید حیات (مراجعه به گذشته جهت گشایش راه آینده) یا رنسانس را شروع نموده و ... همه اینها در اتحاد با هم استعمار نو را ایجاد و توسعه دادند. از سال ۱۴۶۲ میلادی پرتغالی‌ها با تاسیس دانشگاه دریاوردی در سواحل غربی آفریقا استعمار جهانی خود را عملاً آغاز نمودند و با کشف قاره آمریکا توسط همین پرتغالی‌ها در

سال ۱۴۹۲ دیگر دول اروپایی به دنبال او به راه افتاده و شروع به ایجاد و گسترش استعمار نو کردند. پیشرفت‌های فیزیکی و تکامل ابزارسازی و پیدایش ابزارهای جدید، کشف قوانین کلی علوم و چگونگی استفاده و بکارگیری آنها، اهمیت دادن به ابتکارهای اشخاص و آزادی‌های فردی حداقل در شهرهای متروپل و توسعه دموکراسی، ایجاد و توسعه اقتصاد بخش خصوصی، لیبرالیسم، استقلال علوم از دین و فلسفه، جدایی دین از دولت و دولت از سلطنت و... چنان نیرویی به آنها داد که به زودی در سراسر کره‌ی زمین اظهار وجود کردند و به استعمار و استثمار ملل غیر اروپایی پرداختند. برده‌کشی از قاره به قاره (مخصوصاً از آفریقایی‌ها)، کشتار عمومی و نسل‌کشی سرخ‌پوست‌ها، بومیان سراسر قاره آمریکا که نجابت این نژاد نجیب را همراه با نجابت چند قرنی آنها در هندوستان که در مهاجرت‌های اولیه آریایی‌ها (طبق تاریخ عمومی تا حالا مورد قبول) و نسل‌کشی بومیان آنها و نجس نامیدن آن تعدادی را که نتوانستند بکشند و نابود سازند (دراویدی‌های هندوستان) و حتی دعوت‌ها و جانفشانی‌های انسان استثنایی صلح‌طلبی مثل گاندی، که بیاید آنها را نیز منبع انسان تلقی و مثل خود (در فردیت و اجتماعیت) حساب کنید و دیگر نجس نگوئید و عمل نکنید ذره‌ای ترتیب اثر ندادند و همچنان دیدگاه منفور کاستی خود را نگاه داشته و عمل می‌نمایند، واقعا و به صورت انکار ناپذیر اثبات و به نمایش می‌گذارد (عده‌ای از تاریخ‌دانان ایلامیان و لوچ‌ها و دراویدی‌های هندوستان را از یک‌تبار می‌شناسند و از لحاظ منشاء زبانی نیز قرابت داشته، هر سه مورد را جزو گروه زبانی اکلملی *əkləmli* (به تورکی) پیوندی (به فارسی) و آگلو تیناتیو (به لاتینی) می‌نامند. غارت آزادانه و مستقیم اموال ملل آفریقایی و سرخ‌پوستان آمریکا و در نتیجه انباشت سرمایه در اروپا و ابتکار عمل‌های جدید در بکارگیری این ثروت‌های غارت شده و زایش‌های درونی ثروت از درون جوامع خودشان نیز به واسطه بینش جدیدشان آنها را به قدرت‌های مسلط جهانی که تا آن زمان مشاهده نشده بود تبدیل کرد.

اگر در آن زمان‌ها این ملل اروپایی نتوانستند از خاورمیانه و هندوستان پر جمعیت مثل آفریقا برده‌کشی قاره به قاره کنند به خاطر وجود دول و امپراطوری‌های قدرتمند تورکان در این مناطق بود. امپراطوری تورکان عثمانی، صفوی، تیموری (بابری - از بابر نوه امیر تیمور - تاتاری، دول اروپایی سعی دارند آنها را مغولی بشناسانند).

استعمار اروپایی دارای مختصاتی بود و هست که در اینجا به اختصار آورده می‌شود:

۱. جدایی دین از سیاست

۲. نوگرایی (تجدد)

۳. پیشرفت و توسعه و تحول دائمی

۴. حداقل در متروپل (مرکز امپراطوری) توسعه (فردی - اجتماعی) آزادی و دمکراتیزه شدن

۵. رقابت‌های استعماری در مستعمرات و منافع آن (گاهی) برای مستعمرات

۶. ایجاد و توسعه دائمی اقتصاد رقابتی بخش خصوصی که بعدها به صدور سرمایه و تکنولوژی به سراسر جهان (خصلت ذاتی آن، لیبرالیسم) شد (روسیه تا حدی استثنا).

۷. سیستم حزبی - پارلمنتاریستی و آزادی‌های سیاسی (حداقل در مرکز استعمار)

۸. جدایی زمینی خاک مستعمرات با خاک استعمار در استعمار نو اروپا (روسیه در این مورد استثنا است).

استعمار نو اروپایی (اگر روسیه را هم جزو آن بدانیم) تقریباً کل کره‌ی زمین را به تصرف خود در آوردند و در جاهایی هم که به صورت مستقیم مثل ایران و چین و ژاپن و غیره نتوانستند، یا بنابر توافق بین خودشان بود (مثل ایران با توافق روسیه و انگلیس) یا خیلی زود بیدار شدند مثل ژاپن یا غلبه یک سره نمی‌توانستند مثل عثمانی. در هر حال دنیا دنیای آنها شد. این نتیجه قطعی رنسانس و نوگرایی عاقلانه برای خودشان بود. اما پس از فتح کامل بر سر مستعمرات با هم به رقابت پرداختند و این روزنه‌ای شد برای بیرون آمدن از حیطه این قدرت‌های جهانی برای مستعمرات که اولینش هم از همان اروپاییان مهاجر بود و از زیر حاکمیت بزرگترین استعمار نو زمان یعنی انگلیس. ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۷۷۶-۱۷۸۳ با کمک‌های مستقیم و غیر مستقیم فرانسه دورن ناپلئون (دشمن قدار پدرش انگتیس) استقلال خود را از بریتانیا اعلام و از سلطه آن رها شد.

از همان روز در مبارزات استقلال طلبانه و رهایی‌بخش استمداد و استفاده از دیگر قدرت‌های

بیگانه بزرگ و جهانی یا منطقه‌ای به شرطی که وابستگی جدیدی ایجاد نکند و به استعمار جدید نیانجامد مجاز حتی واجب هست چون آنها هنوز هم چنان قدرت همه جانبه و سیستماتیک دارند که جز از قدرت معادل یا معادل‌های خود ترسی ندارند و نکته دیگر اینکه همانطور که در بالا نیز گفته شد شرایط درون خود استعمارگران اروپایی با تغییرات دائمی جدید و دمکراتیزه شدن گاهی نیروهایی از درون و مرکز خود آنها نیز یرای کمک به رهایی مستعمرات به وجود آمده و وارد عمل می‌شوند و تا حدی از مسائل صرف انسانی و یا رقابتی در سیستم احزاب آزاد و مستقل در داخل خود استعمار سر بر می‌کشند. مورد دیگر اینکه سیستم استعماری اروپایی یا نو رفته - رفته پنهانی‌تر و غیرمستقیم‌تر می‌شوند و اعمال قدرت می‌نمایند مثلا سیستم ارزی و اعتباراتی. نکته دیگر اینکه در ما بین دو جنگ جهانی نوعی روابط استعماری غیر اروپایی منطقه‌ای پیدا شد که بعضی از آنها بعدا از هم پاشیده و بعضی هنوز ادامه دارد که یکی از آنها هم ایران است. این ممالک از بعضی نظرها شبیه استعمار اروپایی بوده ولی از بعضی جهات فرق دارند. فرق‌های اساسی اینکه در مرکزیت خود انکشاف و ترقی آنان را نداشته و در آزادی و دمکراسی نیز دقیقا عکس عمل می‌نمایند لذا بر عکس آنها هم در مرکز و هم در مستعمره یا مستعمرات استبداد وحشتناکی را اعمال می‌نمایند و دیگر اینکه (البته به نظر ما) اینها به سیاست‌های آسیمیلاسیون ملت یا ملل داخل حاکمیت خود بیش از سایر مناسبات استعماری اهمیت و تاکید دارند اگر چه شاخه‌های دیگر روابط استعماری نیز کماکان عمل می‌کنند. اینها ممزوجی از قدرت‌های سنتی امپراطوری‌های شناخته شده قبلی و ساخت و پاخت‌هایی با قدرت‌های درجه یک جهانی هستند. سطح پایین آگاهی‌های ملی و حقوق مربوط به آن در بین ملل مستعمره استعماری‌های منطقه‌ای نقش درجه یک را بازی می‌کند و مستعمره آذربایجان جنوبی در دستان استعمار منطقه‌ای استعمار فارس نیز یکی از آنهاست. فرق دیگر اینکه در این نوع استعمار منطقه‌ای همه ملل موجود خود خیلی قدیمی بوده و در عین حال در طول تاریخ همسایه هم بوده‌اند اشتراکات تاریخی زیادی دارند. فرق دیگر اینکه این دول استعماری قدرت جهانی نیستند (به استثنای چین)، حتی گاهی قدرت منطقه‌ای هم ممکن است نباشند. کشورهای مثل عراق، ایران، افغانستان، سوریه از این قماش می‌باشند. شاید از لحاظ تنوع هندوستان در دنیا (هم از جهت مذهبی و هم از جهت ملی) یک باشد، اما در آنجا فئدرالیسم تا حدی جواب داده است و پاکستان نیز در همسایگی آن هم از سیستم فئدرال بهره می‌برد و برای مثال بلوچ‌های پاکستان در دولت منطقه‌ای خود هم دارای مجلس ملی و دارای دولت ملی مخصوص به خود هستند.

آذربایجان

درباره تاریخ آذربایجان علیرغم اینکه کتب زیادی نوشته شده برای وطن ازلی ۴۰ (در بعضی منابع ۴۵) میلیون خلق آزر، آذربایجان (از سال میلادی ۱۸۲۸ برابر ۱۲۰۶ هجری شمسی) همان طور که به دو قسمت تقسیم شده تاریخش و نیز منشأ و تبارش هم به دو بخش متناقض نسبت به هم تفکیک شده و فعالان و متفکران این موضوع نیز به دو جبهه در مقابل هم تقسیم شده‌اند.

۱) کسانی که خلق (ملت - اولوس) آزر را به آذربایجان وارد شده و مهاجرت کرده می‌دانند.

۲) کسانی که خلق (ملت - اولوس) آزر را اهالی و ساکنان بومی آذربایجان می‌دانند.

در توضیح و تفسیر مفهوم اولی کتاب‌های زیادی نوشته شده است و نوشته می‌شود. اما در مورد موضوع دومی در سایه اعمال زور و خفقان و سانسور شدید امکان بیرون دادن و به چاپ رساندن اثری قابل توجه اساسی و وزین مقدور نشده است و فقط آثار و نوشتجات کم حجم و مختصر و گاهی مقالاتی به چاپ می‌رسید. پروفسور آ.دمیرچی‌زاده در سال ۱۹۴۷ در زمان حاکمیت شوروی، کتاب تاریخ زبان آزر را چاپ و بیرون داد که در همان سال ممنوع و جمع آوری و سوزانده شد. فقط از حدود ۲۰ سال پیش نوشتجات این چینی رو به ازدیاد نهادند که در اینجا جسته - گریخته مقالات آقای فریدون آقازاده جلیل او را نیز شامل می‌شود.^۱

قبیله آزر (Azər boyu): آذربایجان از قدیم کشور تورک‌هاست (بن هشام). کلمه - لغت آزر در نام کشور - منطقه آذربایجان و تشکیل دهنده ریشه آن قبیله "آز(az)" بازی کننده اساسی مفهوم تیره و تباری و ائنتیکی (نژادی) در داخل دنیای تورک نقش اصلی را داراست. آسیا //آزیا به طور پارالل (موازی) در ترکیب ائنتیکی اش واریانت آس //آز را با خود در همه جا حمل می‌کند. اینچنین انتقال موازی از علل مهاجرات چهار سویه - سمتی - جهتی (شمال، جنوب، شرق و غرب) در زمان خود در طول تاریخ است. سه - چهار هزار سال است که این قبایل با این نام‌ها در تاریخ خاطر نشان می‌شود. در ادبیات علمی - ائنتیکی (ریشه‌شناسی تباری) درباره منسوبیت آنها هنوز هم حرف آخر و نتیجه نهایی رامشخص نکرده‌اند، در حالی که آنها

^۱ - به نقل از مقدمه‌ی کتاب خلق آزر (به مناسبت ۴۲۰۰ مین سالگرد تشکیل دولت قوتی (Quti) در اراضی

آذربایجان) - پروفسور فریدون آغاسی اوغلو

انبوهی از مستندات کتبی - نوشتاری (مونوگرافیک) و معلومات ارائه می‌دهند. اگر چنین هست پس دیگران اهمیت نمی‌دهند و از آن می‌گذرند، باید ما ملت آذربایجان خودمان به چنین کاری که ریشه اتنیکی، ملیتی و تاریخی ما را با این دقت و روشنی ترسیم می‌کند، برسیم، بیاموزیم و تاریخش را استخراج و به دنیا ارائه دهیم.

هر قومی که در داخل ملتی به صورت دراز مدت زیسته باشد در ترکیب آن به صورت آبا و اجدادی می‌ماند و جزو شناسنامه آن در می‌آید. از چنین دیدگاهی مشاهده نام قوم اس//آز در ترکیب قومی اوزبک (Özbək)، آلتای، قارا قالپاق و سایر خلق‌های تورکان در مفاهیمی به صورت‌های طایفه، قبیله و شاخه‌ای از نسل آبا و اجدادی ترکیب جمعیتی آنان و در کتیبه‌ها (سنگ نوشته‌ها)ی تاریخی تورکان آسمانی (türk_Göy) به صورت‌های آز بودند (خلق آز) و آز کیشی (انسان آز - آدم آز)، در کتیبه‌های کوبان به صورت "از عرفای آز جدا شدم" (Az ərənlərindən ayrıldım - eren az ayrıldım)، مشاهده می‌شود. مفهوم طایفه‌ای - قبیله‌ای آز//آس در ترکیب طوایف و نسل‌های متمادی تورکان به صور اجزای تشکیل دهنده اتحادیه‌های اتنیکی نقش عظیمی را در دقت نظر و جلب توجه عهده‌دار می‌شود. به عنوان مثال نسل‌های آس، آسسی (Assi)، در تورکان باشقورد و کاتای (خطایی) و بالکارهای معروف به آس. بنا به نظر آ.وامبری در بین اتحادیه تورکان اوزبک، طایفه آس یکی از ۳۲ طایفه اصلی - اساسی آن، در قرقیزها طایفه آزیق (Azıq) و در نهایت اینکه تشکیل دهنده قسمت اصلی از اهالی تورکان آذربایجانی که در تداوم تاریخی‌اش (تا امروز) آزر (Azər) نامیده و مشهور شده را می‌توان نام برد، در تورک بودن و تعلق به تورکان شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد. لکن مشاهده فراوان نام آس در چنین اراضی وسیع جغرافیایی در دوره‌های متعدد و پی‌درپی، در منشا نژادی آنها بعضی از محققان را به اشتباه می‌اندازد. همچنان که محقق ارجمند تورک‌شناس برجسته و.و.بار تولد آلمانی تورکان تورکش (Türkes) را از اتحاد طوایف "آز" و توخسی (Tuxsi) می‌داند و قوم "آز"‌های نامبرده شده در کول تکین (Kültəqin) را با تورکان اوستیایک‌های "یعنی سی" یکی می‌داند. زکی ولیدی توغان در جایی آس‌ها را در ترکیب ساقاها (در تلفظ فارسی عموماً سکاها) به مثابه یک قبیله تورک می‌داند و در جایی آنها را جزو ساق‌ها یا طوایف از قبل ایرانی تبار حل شده در اتحادیه تورکان هون می‌شناساند. قبایل و طوایف آز//آس را بعضی‌ها ارمنی - های (ارمنی‌ها، خودشان را "های: می‌نامند) می‌شناسند (مثل قر. کاپاسیان، س. پتروسیان) و یا اوستین (وای. آبايئو) و یا متعلق به خلق‌های دیگر می‌شناسند.

در حالی که با استناد به دو - سه تا کلمه مشابه یک چنین تفکر علمی جدی عنوان کردن درست نیست. اگر مشابهتی باشد بایستی در سیستم زبانی و اونوماستیکای (اسامی خصوصی افراد در یک زبان) آن نیز چنین سیستمی تشکیل داده و مشاهده شود. همان طور که مشاهده می شود طایفه و قبیله آس //آز فقط مربوط به آذربایجان نمی شود بلکه در دیگر تورک‌ها نیز جایگاه، اهمیت و نقش بسیار زیادی دارد. غیر از این در اسامی فرد - فرد انسان‌ها نیز به وفور یافت می شود و از تعلق فرد به گروه مجموعه یا جمعیت تباری و آبا و اجدادای خود خبر می دهد... آز، آزا، آزلی (Azali)، آزالو، آزاخ، آزایشن (sen_Azai)، آشاغی آزا، وئرین (یوخاری) آزا، آزانلی (Azanlı) آزر احمدی، آزاکلار، آزبوغا، آزای آر (Azar! - Aziar)، آز - کالا، آزمانا، آز - پینار (Azpınar - آز بولاغی)، آسیلار (آسی ها)، آسلی، آسکارا، آسمان (Asman) آسنی، آسپئک، آسیاسپور (آس چوخورو)، آسیاتسور (آس دره سی - دره آس اسپاکان) آشتاراک و غیره .

همچنان که دیده می شود در اونوماستیکای (بیر دلیلین اوزل آدلاری) تورک، طوایف آس //آز نظم و نظام و سیستم بسیار همگون و محکمی را تشکیل می دهد. درست به همین دلایل تورکولوگ‌هایی (تورک شناسان، محققان تورک) که در داخل خلق‌های تورکان معاصر به دنبال نشانه‌های آس //آز می گردند راه اشتباهی نمی روند. م.ز.زکی یو در تورکان سواحل رود ولگا (ولقا)، رق. کوزی یو در تورکان باش قورد، ل.س. تولستووا در تورکان اوزیک، وجود و نشانه‌های طوایف آس //آز را مورد تحقیق قرار داده اند. ای.م. میزی یو در بین خلق‌های همسایه ملل، مخصوصا تورکان بالکار در میان اوسه‌تینی‌های دارای زبان‌های ایرانی (فارسی زبان‌ها) را آسی (ASI)، آسیاق و تورکان قاراچای را استور - آسیاق (آس‌های بزرگ) می داند و علل آنرا تشریح می کند. ج. جعفرآو مهرهای مورد استفاده "آزها" در تورک‌های آذربایجان را مورد تحقیق و کنکاش قرار داده است. ما نیز در نوشتجات مختلف این موضوعات را بررسی نموده ایم، اسامی آز، آزر، آزبی، آذربایجان، خزر، کاسپی را از یک منشا دانسته و نوشته ایم. لاکن به ظاهر اسامی مورد - مورد تشریح شده هیچ کدامش در مورد قبیله آس //آز تصویر کلی را ایجاد نمی کند و فقط بعضی جهات را روشن می کند، در اینجا مشکل را همه جانبه بررسی می کنیم. } تا اینجا حرف دوم آز //آس را که دو واریانت "س"، "ز" را ایجاد کرده رسیدیم، اکنون به حرف اول

"آ" و تلفظ‌های مختلف ضبط و ثبت شده آن و نیز کل موضوع را تشریح می‌کنیم.

در بعضی منابع تاریخی از //آس به صورت یاز//حاز نیز نوشته شده است که اگر تنها این دو مورد بود می‌شد آنرا (قاعده دستور زبانی - گرامری) افزودن صدا به حساب آورد اما واریانت‌ها و فرم‌های "ک" و "خ" نیز به وفور مشاهده می‌شود و قابل بررسی و تشریح و استناد است. مثلا چنانکه دریای آزاق نام طایفه از را نمایان می‌سازد، در شمال غرب رود اورخون دریاچه کاسوقول (کاس گولو - Kas gölü) و دریای خزر نیز نام طوایف کاس //خز-ار = ar_Kas//Xəz را معرفی می‌نماید. با چنین استدلالی دیگر از قاعده گرامری افزوده شدن صدا یا افتادن صدا از کلمه را نمی‌توان قبول کرد. در اینجا برای تشریح و توضیح فرم‌های تلفظی متنوع ثبت شده فقط نظریه "لارینقال - Larinqal" می‌تواند به کمک آمده و توضیح دهد. در دیالکت‌های جدید پروتو-تورک‌ها (تورک‌های اولیه)، در زمان شکل‌گیری تلفظ صدای آ، تلفظ بسته (با تارهای صوتی بسته یا، "نه تماما باز در تلفظ صدای") "آ" در بعضی از آنها هنوز باقی مانده و خ، ح، ک صامت را با خود داشته و در بعضی از میان رفته و خالص شده بود^۱ که از همه موارد تلفظ‌های تثبیت شده در آن زمان آثار تاریخی (کتبی) ثبت شده و قابل استناد باقی مانده است.

پس از شکل‌گیری طوایف اولیه از در آذربایجان قدیم، بخش میان دو رود "آراز-کور (Kür)" در زمان‌های بعدی و در توسعه، سرنوشت عجیبی را به خود گرفتند. قسمتی از آنها از طریق آذربایجان - آسیای صغیر - اروپا به ممالک اسکاندیناوی رسیده و مانگار شده‌اند. قسمتی از آنها از طریق قفقاز به تورکستان رفته و مانگار شده‌اند و آنهایی که در وطن آبا و اجدادی خود مانده‌اند در بخش‌های مختلف آذربایجان پخش شده‌اند. در صفحات فوق به رد پا و نشانه‌های گذاشته شده آنها در تورکستان (شرق) و آذربایجان شمالی و قفقاز قدری رسیدیم، اکنون سخنی چند نیز در مورد آلهای مانده و پخش شده در سراسر آذربایجان و آنان که به اروپا رفته‌اند بگویم...^۲ این قطعه اثر تحقیقی یک محقق تاریخ تورک آذربایجانی در حد درجه آزاد علمی -

^۱ - کتاب آزر خالقی - پروفیسور فریدون آقاسی اوغلو - صص ۱۱-۱۲۲-۱۲۴ (این کتاب به زبان تورکی آذربایجانی با الفبای لاتین، می‌باشد)

آکادمیکی (پروفسور تاریخ) می‌باشد که در اینجا شاید در حجم یک میلیونیم گفته‌هایش درباره آذربایجان نباشد در عین حال که هنوز به خط آخر نرسیده و هنوز در تحقیق و خلق، آثار جدید می‌باشد که جهت طولانی نشدن نوشته مجبوریم به این بسنده کنیم. در صفحات بعدی انتقاداتی به مشهور مرد آذربایجان از جمله دیاکونوف (دیاکوف) و کتاب مشهورش ماد دارد.

او می‌گوید حدود ۲۵ سالی هست که با اشخاص و هیئت‌های تحقیق تاریخ تورکیه نشست و برخاست و همکاری همه جانبه دارد و اما چون در تورکیه این نظر جا افتاده که تورک‌ها مهاجر هستند و در مورد خود تورک‌های عثمانی این نظر صحیح است از عمیق‌تر شدن تحقیقات نظر خوشی ندارند و در عین حال مسائل مربوط به یک قوم و ملت تورک را عمومیت داده و به همه تورکان در تاریخ شامل می‌کنند و نظرات من را در عین قبول در بین خودشان مایل به انتشار برای عموم نبودند و نظریات من پس از استقلال آذربایجان شمالی و از امکانات ایجاد شده از این طریق به بیرون درز کرد و انتشار یافت. خود او می‌گوید این نباید دلیل قطع همکاری شخصی، گروهی، دولتی و غیره بین ما تورک‌های آذربایجانی و تورک‌های تورکیه‌ای شود اما آنچه هست، ما دو ملت تورک هر کدام به تاریخ خودمان هم بیشتر علاقه داریم و هم اگر همت کنیم راحت‌تر و دقیق‌تر به کنه مطلب می‌رسیم و این نیز خیلی طبیعی هست و مثل تفاوت‌های فرد - فرد آدمیان با یکدیگر هست که در عین حال مجموعه مشترک انسان را تشکیل می‌دهند. اگر باقی مانده آذربایجان نیز که هم از لحاظ جمعیتی و هم از لحاظ سرزمینی و تنوع موجود در آن حدوداً شش برابر مجموعه مستقل شده است چه استعدادهایی را رها خواهد ساخت و برای آینده پرورش خواهد داد فکر کنید و استقلال‌مان را از این کر و لال‌های فارس (عجم به گفته عرب‌ها و تصدیق فردوسی نژادپرست) جدی بگیریم و تا کاملاً به هدف نرسیده‌ایم، ناتمام رها نکنیم.

استعمار فارس در ایران

در چارچوب ایران فعلی ملل غیر فارس زیادی هست که مورد استعمار فارس هستند از جمله تورک، عرب، بلوچ، تورکمن و ... که در اینجا جهت اختصار و با توجه به محدودیت‌ها فقط به استعمار فارس بر ملت تورک آذربایجان جنوبی می‌پردازیم. شکل امروزی ایران حاصل تلاش‌های صفویه مقارن با پیدایش و اوج‌گیری استعمار نو اروپائیان و رسیدن آنها به هندوستان،

خلیج کنگر و غیره از راه‌های دریایی و "استعمار نو استثنایی روسیه" به قفقاز و دریای خزر با برنامه بسیار دقیق و قابل اجرای پتر کبیر روسیه (متن آن وصییت‌نامه در مقدمه کتاب ... آمده است) تا پایان حکومت تورک‌های قاچار- قاچار (Qaçar) در معنی دونده - زرننگ معادل کلمه تورکی چاچار است (که در فارسی به غلط به سنگ معنی می‌کنند) بود.

قاجارها (۱۳۰۴ - ۱۱۷۲ شمسی برابر با ۱۹۲۶ - ۱۷۹۴ میلادی) در فئدراسیون طوایف تورکان صفویه جزو هفت طایفه بزرگ تورکان قزلباش بودند که در اواخر آن سلسله حکومتی در حال قدرت‌گیری بودند و توسط سرکرده افشارها از دیگر تورک‌های اتحادیه، (نادر قلی میرزا، بعدها نادر شاه) از نقش اولی کنار رفتند. آنها در اوج قدرت‌های استعماری نوین به قدرت رسیدند و خواه - ناخواه وارد سیاست جهانی شدند در حالی که آمادگی آن را نداشتند. با این همه حداقل میراثی به نام مشروطیت و نظام پارلمانی از خود باقی گذاشتند. در زمان آنها این خطه جغرافیایی ممالک محروسه ایران نامیده می‌شد که شامل پنج مملکت؛ آذربایجان، خراسان، فارس، کرمان و خوزستان و... بود، نوعی سیستم فئدرالی سنتی در حکومت که از مهمترین ویژگی و خصوصیات تورکان در مقایسه با فارس‌ها است، چنانکه **مرحوم میرزا احسن رشدیه** تبریزی که مدتی در روسیه بود با ارائه طرح روش نوین تدریس در مدارس اقدام به برگزاری مدارس دو زبانه تورکی - فارسی در تبریز نموده بود و مشکلی با تدریس چند زبان با حکومت قاجار نداشت. کتاب‌های درسی آموزش زبان تورکی او در دوره پهلوی‌ها چنان شداد و قلاذ ممنوع گردید که از یاد و خاطره عمومی جمعیت محو گردید.^۱ در ضمن تبریز در زمان آنها شهر اول اقتصادی و دوم سیاسی (ولیعهد نشین) ایران بود. در اینجا خطاب به کسان و تشکیلات سیاسی تمامیت خواه ایران و دمکراسی خواه در صد سال گذشته و حال که می‌گویند با روند اصلاحات و مدرنیزه شدن و باز شدن فضای سیاسی و دمکراتیزه شدن ایران، مسئله ملل غیر فارس (در نظر آنها قومیت و اقلیت) نیز حل می‌شود و نیازی به استقلال نیست، سؤال می‌کنم که آیا اصلاح روش‌های آموزش زبان و مدرنیزه شدن آن که مطرح کنندگان و آغازگران و به ثمر رسانندگان آن تورک‌های آذربایجانی بودند و هستند و از خود آذربایجان نیز شروع کرده بودند، سهمی به تورک

^۱ - کتاب "تورک دیلمی" - محمد مجندهی جبه‌دار - مجموعه دوم - ص ۶۱ و کتاب "مشاهیر آذربایجان"،

و زبان تورکی رسید، کمکی در راه اندازی و تکمیل و توسعه زبان تورکی در ایران کرد و می‌کند و در عوض شدن سیاست‌های زبانی - فرهنگی حکومت‌ها نسبت به دیگر زبان‌های ملل موجود نقشی بازی کرد؟ استعمار چیز دیگری از استبداد و استثمار است. در نیمه دوم حکومت قاجارها بعضی مناطق تورک‌نشین در حال بیداری ملی و ورود به پروژه ملت‌سازی بود که دول استعماری نوین روس و بریتانیا را آزرده خاطر می‌ساخت که از جمله آنها آذربایجان شمالی تحت حاکمیت روسیه و تورک‌های بلغار (در روسیه تاتار می‌گویند) روسیه در دو سوی رود ایتیل (ولگا) و تورک‌های عثمانی بود.

لذا برای دور شدن خطر تورکان در ایران و احتمال اتحاد با تورکان دیگر؛ استعمار بریتانیا اقدام به طراحی کودتایی علیه تورکان قاجار و انتقال حاکمیت به فارس‌ها نمود. حکومت کودتا سرانجام سلطنت را عوض کرد و به رضاخان و خانواده او انتقال داد. همانطور که خاصیت هر دیکتاتوری هست در کوتاه مدت امنیت عمومی برقرار شد و صفحه جدیدی با ظاهر نوین گرایی یا مدرنیته (تجددگرایی) گشوده شد و امپراطوری چند ملیتی قاجار یک شبه و به زور به یک دولت - ملت (تک ملیتی) مطلقاً تمرکزگرایی (توتالیتر) فارس در روی کاغذ تبدیل و مخالفان به عنوان ضد امنیتی و تجزیه طلب و بعدها کمونیست مورد تعقیب و گریز واقع شدند. دستاوردهای انقلاب مشروطیت تماماً توسط رضاخان یا محو یا منحرف گشت. سانسور روزنامه‌ها و مطبوعات و کتاب‌ها با شدیدترین حالت‌ها برقرار شد. ارتشی نوین و سربازگیری اجباری برقرار و عناوین و درجات ارتشی از تورکی به فارسی ترجمه شد. تدریس زبان‌های غیر فارسی مطلقاً ممنوع شده و خاطیان تهدید به عنوان توهین‌ها و مجازات‌ها شدند و اسامی جغرافیایی به عنوان شناسنامه ما تورکان تغییر داده شد و ... و همه این اعمال را نوگرایی و اصلاحات نام گذاری کردند در حالی که پادشاهی مشروطه و محدود شده مجدداً به پادشاهی مطلقه فردی تغییر یافته و تمامی آزادی‌های بیان و فکر و عقیده که حاصل مبارزات تدریجی متناوب دوره طولانی بیداری ملی و مشروطه خواهی بود یک شبه از بین رفته و ظاهر مجلس حفظ ولی محتوای آن هیچ و پوچ شده و بله قربان‌گوی شخص شخیص شاه شدند؛ کودتای ضد مشروطه محمدعلی شاه قاجار علیه مشروطه و مجلس آن به روش دیگری مجدداً تکرار و بیست سال تمام توسط کودتاجی موفق جناب رضاشاه اعمال شد. امپراطوری چندملیتی قاجار به امپراطوری استعمار فارس علیه ملل موجود در ایران تغییر یافت و برای اولین بار استعماری با

شبه‌های نو و همه جانبه شکل گرفت که اساس آن ضدیت مطلق با ملل غیر فارس **"مخصوصاً ملت تورک آذربایجان بود"** و به علت کم بودن و عدم پراکندگی فارس‌ها در سراسر ایران به جای نسل کشی مستقیم و یک شبه غیر فارس‌ها به روش‌های غیر مستقیم و طولانی مدت آسیمیلیسیون روی آورد و از جانب دیگر با ایجاد نوعی اقتصاد دولتی متکی به نفت و جلوگیری از رشد اقتصاد بخش خصوصی به استعمار اقتصادی مناطق غیر فارس به نفع فارس‌ها اقدام نمود. محورهای این آسیمیلیسیون عبارت بود از کنترل پلیسی دائم مردم، دخالت مستقیم در انتخابات و تغییر نتیجه آن به طور دلخواه، سرکوب جریان‌های سیاسی مترقی پیرامون و انحلال کلیه احزاب آزادی‌خواه، عدم اجرای عمده‌ی بعضی از اصول قانون اساسی از جمله قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اقلیت و قوم نامیدن ملل غیر فارس مخصوصاً تورک‌های آذربایجان که هزار سال حاکمیت بلاواسطه پس از اسلام در ایران داشتند، عدم اجرای اصول اقتصادی مربوط به بخش خصوصی، از بین بردن بورژوازی ملی (ترک‌گرایی) آذربایجان جنوبی مخصوصاً در شهر تبریز، حذف مطبوعات آزاد و سانسور در چاپ کتب، تجمع امکانات مالی - اقتصادی در مرکز و مناطق فارس‌نشین، انحصار استخراج نفت و جلوگیری از ایجاد اقتصاد قوی و رقابتی بخش خصوصی، اجباری کردن تحصیل از یک طرف و اجباری کردن آموزش زبان فارسی برای همه و اجباری کردن عدم آموزش زبان‌های غیرفارسی (به استثنای زبان ارمنی) از طرف دیگر، کوتاه کردن تاریخ ایران از - ۸۰۰۰ سال به ۲۵۰۰ سال، تغییر اسامی جغرافیایی در تمام سطوح، ایجاد فرهنگستان برای زبان فارسی و موسسات مشابه خصوصی و دولتی دیگر برای آن از مالیات مردم و بودجه عمومی با عناوین و اسامی مختلف و چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی و غیره. همه اینها در دوره ۲۰ ساله رضاشاه با تمام توان ممکن رسیدگی و اجرا شد.

دو موضوع جالبی نیز در دوره پهلوی اول پیش آمد که به مطرح کردنش می‌ارزد. یکی ادعای برقراری جمهوریت از طرف رضاخان در دوره وزیر جنگ بودنش می‌باشد که با مخالفت‌های واپس‌گرایانه‌تر و احمقانه‌تر از خود او از لحاظ سیاسی توسط روحانیت مخصوصاً از طرف آخوند مدرس مرتجع مواجه و رد شد که اگر در آن موقع ایران نیز به یک نظام جمهوری حتی دست و پا بسته و چرکین (از جنبه سیاسی) دست می‌یافت، می‌شد در طول چندین دهه، اصلاحش کرد و حداقل از سلطنت مطلقه پهلوی‌ها کم نمی‌آورد، مخصوصاً که انقلاب مشروطیت زمینه‌های

جدایی مذهب از سیاست و حکومت را فراهم کرده بود و نیز فدرالیسم سنتی قاجار که هنوز از خاطره‌ها پاک نشده بود با ممزوج شدن با اصل قانون اساسی انجمن‌های ایالتی و ولایتی نوعی سیستم فدرالی نوین متناسب با شرایط محیطی ایران را می‌توانست به ارمغان بیاورد. در عوض رد جمهوریت رضاخان از طرف مجلس، او با طرح از پیش آماده شده خود، انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی‌ها را در مجلس طبق نقشه قبلی و توسط نمایندگان دست چین شده‌اش که با دخالت در انتخابات آورده بود، مطرح و به تصویب رساند. مسئله دوم تغییر الفبا بود که خود رضاخان در دوره به اصطلاح شاهنشاهی پس از سفری به ترکیه و پس از دیدار با آتا تورک مطرح کرد و مجلس هم تصویب نمود ولی در مشورتی با سفیر آن موقع در ترکیه و بر مبنای گزارش او برای همیشه کنار گذاشته شد. علت این بود که سفیر ایران در ترکیه در گزارش خود نوشته بود تغییر الفبای زبان فارسی از خط عربی به لاتین همان طور که خود اصلاح‌حضرت نیز متوجه شده‌اند کاملاً بجا، خوب و به نفع آموزش درست و ساده و آسان و با انرژی کمتر برای فارسی می‌باشد و مخصوصاً در دراز مدت به توسعه فارسی کمک شایانی خواهد کرد و در ترکیه تغییر الفبا روی زبان تورکی نیز همین اثرات را گذاشته است؛ اما متأسفانه برای ما از لحاظ سیاسی و حکومتی خوب نیست چون تورک‌های آناتولی (آناتولو) زودتر از ما متوجه و بصورت کامل آنرا پیاده کردند. اکنون اگر ما هم الفبای خود را تغییر دهیم تورک‌ها که در ایران فراوان هستند و مرز مشترک با تورکیه نیز تماماً تورک می‌باشد؛ تورک‌های ایران توانایی خواندن کتب و مطبوعات تورکیه را پیدا می‌کنند و آگاهی‌شان بالا رفته و برای ایران دردسر می‌شوند لذا ناچاراً باید از تغییر الفبا خودداری کنیم و با همین یک دلیل جناب شاهنشاه و مجلس فرمایشی از مصوبه صددرصد آماده اجرا دست کشیدند. از آن زمان تاکنون نزدیک صدسال است که به فارس‌ها و غیرفارس‌ها علیرغم شناخته شدن نارسایی‌های آن الفبا، تحمیل شده و بدتر از آن فرزندان ما تورکان و دیگر غیر فارس‌ها؛ هم مجبورند زبان تحمیلی فارسی را (با فراموشی زبان خود حداقل در نوشتار) یاد گیرند و هم الفبای کج و معوج فارسی (برگرفته از عربی) را بیاموزند و برای تمامی عمر دچار عوارض روانی کوتاه مدت و دراز مدت زبان و خط گردند و کلی انرژی کودکی و جوانی خود را صرف آن نمایند.

طبق تعریف معلمین زن کلاس اول دبستان در مدارس ابتدایی تبریز شاگردان کلاس اول ابتدایی هر سال و در همین سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲ نیز می‌پرسند خانم معلم چرا عدد ۴ را موقع گفتن "چهار" و موقع نوشتن "چهار" می‌نویسیم، جوابی نداشته و به اداره گزارش و

دلیلش را می‌خواهند و اداره نیز مثل هر سال با سکوت، وقت‌گذرانی کرده و فعلا همین‌جوری یاد داده و بچه‌ها را وادار به حفظ کردن کنید؛ جواب می‌دهد. صدها و هزارها مورد این چینی وجود دارد که در عرض صد سال آموزش مطلق فارسی نتوانسته‌اند حل کنند. این حاصل خود زبان فارسی و الفبای آن در پس صد سال انحصار مطلق آموزش به آن و باز هم تعلق مطلق بودجه کل آموزش زبان به فارسی در ایران است. "ایران که در مقابل زبان تورکی، رفتار یک شهری نسبت به روستایی را اعمال می‌کند، تنها سیاست تحقیرآمیزی داشته است. در این صورت آموزش زبان فارسی نیز به آنها تحمیل شده است" اجرای سیاست‌های استعماری انگلیس توسط رضاخان، چهره ایران را قدری عوض کرد و یک مدرن‌گرایی آمرانه و وابسته به شخص شاه و دربار ایجاد نمود که به عمق جامعه نفوذ نکرده بود. از جمله آنها کشف حجاب بود که به صورت کاملاً پلیسی اجرا می‌شد.

زمان حاکمیت پهلوی اول بین دو جنگ جهانی بود که در هر دوی آن آذربایجان درگیر مسائل مافوق منطقه‌ای بود و مصائب زیادی را از لحاظ اقتصادی بار آورد و شاید به این خاطر بود که در این دوره فعالیت جدی دراز مدت سیاسی علیه حکومت رضاخانی بعد از سرکوب‌های نهضت آزادی خواهی و مدرن‌گرایی (تجددخواهی) جنبش خیابانی و خنثی کردن کودتای لاهوتی در تبریز نمی‌بینیم. سرانجام رضاشاه در دیکتاتوری و استعمار سنگ تمام گذاشته و صبر او از برنامه طولانی مدت آسیمیلیاسیون ملل غیر فارس تمام و در اواخر عمر حکومتی‌اش به طرف آلمان نازی کشیده شده و تئوری برتری آریایی و عملیاتی کردن آن را در اهداف نازیسم آلمان به رهبری هیتلر تدارک دیده و خواب نسل‌کشی و تسویه ایران از غیر فارس‌ها را به شیوه نازی‌ها برگزید و پنهانی عوامل موثر نازیسم را به تهران جمع و طرح واگذاری راه آهن سراسری از خلیج کنگر تا دریای خزر را در مقابل تاسیس کارخانه ذوب آهن در کرج در اختیار آنها قرار داد. این برنامه با ازدیاد تدریجی عوامل هیتلر در ایران نظر شوروی و بریتانیا را جلب کرد و قضیه لو رفت و اعلام بی طرفی ظاهری او را نپذیرفته و به دنبال آن از طرف هر دو دولت اولتیماتوم اخراج آلمانی‌ها را دریافت کرد و با عدم توافق موجبات خشم پدر استعماری خود بریتانیا را برانگیخته و

^۱ - کتاب "زبان‌های مردم جهان" - میشل مالرب فرانسوی - ص ۵۲۳ (ترجمه به فارسی عفت ملانظر - چاپ

هجوم قشون‌های متفقین را به ایران فراهم آورد.^۱

او که ادعا می‌کرد ارتش نوینش هفتمین ارتش دنیا است، در ساعت ۹,۳۰ صبح روز سوم از شروع جنگ با صدای خودش از پیام رادیویی تسلیم شد و درست مثل ارتش پدر هخامنشی‌اش با یک لگد از هم پاشیده شد و دیکتاتور استعمارگر با خواری تمام از ایران تبعید شد. این حمله و هجوم از طرفی توده مردم را از لحاظ مالی بیچاره کرد و از طرف دیگر آزادی‌های ازدست رفته فکری - اعتقادی، سیاسی دوباره جان گرفته، خاطره و یاد آزادی‌های ایام پس از پیروزی انقلاب مشروطیت را زنده کرد. روزنامه‌ها با سرعت سرسام آور رشد و کتاب‌ها بدون سانسور چاپ می‌شد. فاتحان (آمریکا - بریتانیا - شوروی) سلطنت پسرش محمدرضا را به رسمیت شناخته و وعده خروج پس از جنگ را دادند. بعد از این سال‌ها است که مردم آذربایجان به حق علاوه بر ظلم و ستم و دیکتاتوری و استبداد و اختناق از لغت و اصطلاح "استعمار فارس در آذربایجان" توسط حکومت پهلوی استفاده و مقاله‌ها نوشتند.^۲ دوره حکومت پهلوی‌ها که جمعا ۵۳ سال است، ۲۰ سالش مربوط به رضاشاه بود. ابتدای دوره دوم این سلسله سلطنتی موروثی همان طور که گفته شد با انفجار اطلاعاتی همراه بود و یک بار دیگر نشان داد که حکومت متمرکز حتی به شیوه نوین در کشورهای کثیرالمله مثل ایران جز خون آشامی و صعود به حداکثر دیکتاتوری و در نهایت پیدایش حالت استعماری مداوم یکی از ملل نسبت به ملل دیگر راه دیگری ندارد و اکنون با عمر ۳۵ ساله حکومت جمهوری اسلامی وحشتناک‌تر از دو مرحله پهلوی‌ها نیز (مجموعاً نزدیک ۱۰۰ سال) دلیل دیگری است که حکومت متمرکز و توتالیتر (سانترالیستی) برای ایران و امثال محیط‌های ایرانی جز ویرانی بیشتر بنیان‌های اساسی و جهل مرکب مردم و عقب‌ماندگی همه‌جانبه و تبدیل بد به بدتر و بدتر به بدترین (نظامی به ظاهر جمهوری ولی درحقیقت سلطنت ابدی روحانیت) با مشخصات تبعیض ملیتی (فارس - علیه غیرفارس)، تبعیض جنسیتی (مذکر علیه مونث) و تبعیض مذهبی (شیعه علیه سنی) و تبعیض اقتصادی و تروریستی چیز دیگری نیابد و نخواهد آورد. جالب است که هر سه، این سه نوع حکومت (یا رژیم) پس از مدتی به تک حزبی و بلکه هم بدتر به بی حزبی و حکومت تک

^۱ - کتاب "آذربایجان در ایران معاصر" - دکتر تورج اتابکی - چاپ اول - انتشارات طوس - ص ۷۶.

^۲ - نمونه‌هایی از این مقالات و روزنامه‌ها در کتاب "آذربایجان از سلطنت رضاشاه تا دولت پیشه‌وری (۱۳۲۴-۱۳۰۴ شمسی)" - تألیف رضامحمدی - چاپ ۱۳۹۲ - نشر شایسته تبریز.

شخصی سلطانی رسیدند، در مورد رضاشاه مختصری آمد، در مورد محمدرضاشاه نیز که بلای جانش و حکومتش شد، انحلال تمامی احزاب فرمایشی و ایجاد تک حزب راستاخیز با این جمله که "هر کس این حزب را نمی‌خواهد از ایران برود" و جمهوری اسلامی هم از همان ساعت تولد عوام فریبانه و ناپاکش با جمله معروف گورستانی‌ش "من دولت تاسیس می‌کنم، من به دهن این دولت ... " و فردایش **حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح‌الله** (مثل حزب فقط حزب کمونیست و ...) و اصلاح چندباره متن قانون اساسی و رسیدن به **"ولایت مطلقه فقیه"** و **الزام و التزام عملی و علنی به آن، چیزی شبیه پرستش قانونی و مافوق قانونی شخص رهبر (نوعی بت پرستی ...)**

زودتر از اخلافش در این خصلت منفور حکومتی به مرحله حکومت فردی مستبدانه رسید و تاکنون نیز مانده است و تمامی سیاست‌های آسیمیلیاسیون ملل غیر فارس پهلوی‌ها را که مفسدان روی زمین خطاب نموده بود در عمل به اجرا گذاشته است. بله در جامعه **چند ملیتی**، ایجاد دولت - ملت **"تک ملیتی"** نمی‌تواند نتایجی بهتر از این داشته باشد.

در دوره پهلوی دوم نیز یکی از بزرگترین جریان‌های سیاسی باز هم از آذربایجان سر برآورد و خواستار اجرای خون‌به‌ای انقلاب مردم در مشروطیت یعنی قانون معطل مانده "انجمن‌های ایالتی و ولایتی" شدند که به واسطه رهبری آن و حزب مربوطه، به حکومت خودمختار، جریان پیشه‌وری یا فرقه دمکرات آذربایجان می‌شناسیم. ملت‌دارای اکثریت مطلق در منطقه و پراکندگی نسبی تورک آذربایجانی در ایران از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های زیادی برخوردار بود. این جنبش زمانی سر برآورد که دولت مرکزی ضعیف بود و کشور در اشغال نظامی قوای متفقین آمریکا - روسیه شوروی و انگلیس بود. از قضا رهبر این جنبش ابتدا در این فکر نبود و او کاندیدای مجلس چهاردهم شده بود و رای نیز آورده بود و حداکثر می‌توانست به عنوان یکی از افراد فراکسیون احزاب چپ آن روزی نقش ایفا کند اما از بخت بد اعتبارنامه نمایندگی مجلس او توسط اعضا موجود مجلس رد شد. در آن موقع چند تن از فعالان مسائل آذربایجان با پیشه‌وری جلساتی برگزار می‌کنند و از او می‌پرسند در جریان تبلیغات برای نمایندگی آذربایجان چه چیزی نظرت را بیشتر جلب کرد؟

او می‌گوید: اکثریت بسیار زیادی از مردم آذربایجان خواهان خودمختاری در چهار چوب قانون اساسی مشروطیت هستند و می‌گویند باید مسائل منطقه‌ای ما به خود ما واگذار شود و دیگر شاهد توهین‌ها - خیانت‌ها و غیره استانداران اعزامی از مرکز نباشیم و نیز عظمت دوره قاجاری آذربایجان به مرکزیت تبریز که شهر مقام دوم (ولیعهدنشین) سیاسی و مقام اول اقتصادی بود و همه اینها که در دوره حاکمیت رضاخانی بطور عمدی کنار گذاشته شد و با ما به صورت مستعمره رفتار کردند، نباشیم. چون حتی در این دوره منفور رضاخانی نیز آذربایجان و مخصوصاً تبریز منظم‌ترین مالیات دهندگان ایران بودند. به او پیشنهاد داده می‌شود که در صورت تمایل دیگر روزنامه‌نویسی را کنار گذاشته و از مبارزه طبقاتی کارگری نیز دست کشیده و با همین جمع که ساکنان و بومیان آذربایجان ایران هستند در این سمت و سو کار کنند و تجربه و فکر خود را در این راه بکار گیرند و بدین ترتیب این جنبش زاده می‌شود و در اندک مدتی در عرض شش ماه خود را به عنوان وزنه سیاسی نشان داده و مهر تایید بر واقعیت‌های آماري گفته‌های پیشه‌وری محسوب می‌شود. پس از شکل‌گیری اولیه نهایت در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ حزب (فرقه) دمکرات آذربایجان به صورت رسمی به پیاده کردن دولت خودمختار آذربایجان پرداخت و مجلس ایالتی و دولت منتخب آن روی کار آمد. این حکومت خودمختار در طول یک سال حاکمیت خود مسائل جدیدی را به روی صحنه آورد که نظیرش در ایران تا آن زمان دیده نشده بود از جمله:

۱. حق شرکت زنان در انتخابات مجلس ایالتی و اجرای کامل آن برای اولین بار در ایران (در محدوده آذربایجان)
۲. مصادره اراضی خالصه سلطنتی در آذربایجان و تقسیم آنها بین دهقانان.
۳. مصادره اراضی مالکان بزرگ که در آذربایجان نبودند و یا در آن زمان‌ها رفتند و تقسیم آنها بین دهقانان.
۴. تاسیس دانشگاه در تبریز به سبک و شیوه جدید که تا آن موقع غیر از تهران در شهر دیگری در ایران نبود. و تدریس تمامی دروس از ادبی گرفته تا علوم مختلف به زبان تورکی.

۵. تدریس زبان تورکی در تمام مقاطع تحصیلی به اصطلاح امروزی دوره ابتدایی.

۶. بکاربردن زبان تورکی آذربایجانی در تمامی حوزه‌های حکومتی (قوه مجریه، قضاییه و مقننه). به عنوان نمونه قباله‌های املاک، سند ازدواج‌ها، شناسنامه‌ها و مطبوعات و بخشنامه‌های دولتی و مصوبات مجلس خودمختار و...

۷. انتشار روزنامه‌ها و مجلات دوره‌ای با محتوای تفسیری و تجزیه - تحلیل سیاسی و... به زبان تورکی.

۸. چاپ اسکناس به زبان تورکی و ...

چنین اقداماتی در آذربایجان امروز (۲۵- ۱۳۲۴ برابر با ۴۷- ۱۹۴۶ میلادی) حکومت مرکزی استعماری فارس را به ستوه آورده بود و مترصد انتقام کشی بود. توضیح اینکه هیچکدام از اقدامات فوق خارج از چهارچوب قانون نبود بلکه از تمامی آنچه در اصل قانونی معطل مانده: "انجمنهای ایالتی و ولایتی" بود نیز کمتر بود. بهانه لشگرکشی پیدا و شروع به زمینه چینی شد و آن اینکه ارتش (که جایش در پادگان‌ها است) بایستی جهت برگزاری انتخابات به تبریز بیاید و در ضمن جناب شاه جوان یکی دو تا مانور نظامی در تهران انجام داده و اختیارات آن را کاملاً خود در دست گرفت و آماده کارزار با مجریان بخش تا بحال اجرا نشده و اکنون در دست اجراء قانون اساسی توسط حکومت محلی شد، درست مثل ارتش هخامنش‌ها و مخصوصاً داریوش (به ی bəy) شاهنشاه که شرح مختصرش و چگونگی و نوع مجازات‌هایش در صفحه‌های قبل اشاره شد. هر چه اصرار شد جای ارتش پادگان است و برای برگزاری انتخابات نیروی انتظامی محلی کافی است قبول درگاه ملوکانه نیفتاد که نیفتاد و در ضمن قبلاً نیز در استان زنجان یک چشم زخمی نشان داده شده بود.

استان زنجان که بخشی از ولایت آذربایجان است، جهت حسن نیت مدتی قبل به صورت داوطلبانه و با توافق رسمی با دولت مرکزی به این شرط که با هواداران و مردم عادی برخورد امنیتی و نظامی صورت نگیرد، از طرف حکومت خودمختار تخلیه شده بود که با آنان برخلاف قرارداد مانند اشغالگر نظامی رفتار و کشتار عمومی راه اندازی کردند. همچنین حکومت خود مختار آذربایجان علاوه بر آن جهت نشان دادن حسن نیت بیشتر، داوطلبانه قبول کرد عنوان و مقام حکومت خودمختار از دولت خودمختار به "انجمن ایالتی و ولایتی آذربایجان" تغییر نام

دهد. با این همه حکومت مرکزی ذره‌ای در مقابل آن، نرمش نشان نداد.^۱ دولت قوام که وعده امتیاز استخراج نفت خام در مرزهای شمالی به شوروی را داده بود در نهایت توانست آنها را در بحرانی‌ترین شرایط آذربایجان به بیرون بردن ارتش خود از آذربایجان جنوبی راضی نماید و بدین ترتیب برای کشتار عمومی هیچ ناظر خارجی در ایران نبود تا بتواند ابعاد این فاجعه عظیم انسانی را در حداقل خود به دنیا انعکاس نماید و این مسئله همیشه راز سر به مهر و در حد گفته‌های شفاهی جمع‌آوری نشده توسط مراجع بی‌طرف پر نفوذ در مجامع بین‌المللی و منطقه‌ای و داخل ایران باقی ماند. در روز ۲۶ آذر ماه ۱۳۲۵ در تبریز جشن کتاب سوزی کتاب‌های تورک زبان در محلات تبریز برگزار و تمامی کتب به دست حکومت افتاده از هر نوع سوزانده شد و در پیگیری همین ماجرا از طریق سازمان ملل (در آن خیلی ضعیف بود) توسط علاقه و شهرت و ابتکارات شخصی اش آقای صمد وورغون شاعر ملی آذربایجان شمالی آن شعر معروف خود را در سازمان ملل با عنوان **"یاندیریلان کتابلار"**^۲ خواند و به عنوان یک سند رسمی اعتراض به کتاب سوزی حکومت پهلوی به ثبت رساند.^۲

^۱ - آذربایجان در ایران معاصر - تورج اتابکی - صص ۱۷۹-۱۷۸، (ترجمه به فارسی محمدکریم اشراق) - انتشارات توس - چاپ اول.

^۲ - یاندیریلان کتابلار

جللاد! سنین قالاتق - قالاتق یاندیردیغین کیتابلار
مین کمالین شوهرتی دیر، مین اوره‌بین آرزیمی
بیز کؤچه‌ریک بو دونیادان، اونلار قالیر یادیگار
هر ورقه نقش اولونموش نئجه اینسان دویغوسو
مین کمالین شوهرتی دیر، مین اوره‌بین آرزیمی....

یاندیردیغین او کیتابلار آلولانیر....یاخشی باخ!
او آلولار شؤعله چکیب شفق سالیبر ظولمته
شاعیرلرین نجیب روحو مزاریندان قالخاراق
او آلولار شؤعله چکیب شفق سالیبر ظولمته
آلقیش دئیبیر عشقی بؤبوک، بیر قهرمان میللته....

اکثر ۸ مورد مذکور حکومت خودمختار نیازهایی بود که برای تمام نقاط ایران نیز لازم بود و پس از سرکوب آن برای اینکه دوباره و از گوشه دیگری از ایران سر بر نیاورد، به بیشتر آنها به صورت عوام فریبانه و یا بسیار ناقص و بی محتواتر بعدا اقدام شد؛ مثلا اصلاحات ارضی و لغو سیستم ارباب رعیتی، مشارکت زنان در انتخابات و **اما به طور استثنایی در مورد سیاست‌های آسیمیلیاسیون زبانی - فرهنگی تغییری ندادند که هیچ بلکه شدیدتر هم کردند و در مورد زبان و ادبیات تورکی، حتی بیشتر هم کرده و به مرز مطلقیت رساندند و اتهام جدیدی علاوه بر موارد قبلی نیز به آن افزودند و آن اتهام جدید کمونیستی بودن بود و اکنون هر کسی در ایران کتاب تورکی می‌خواند یا از آن دفاع می‌کرد علاوه بر ضد امنیتی بودن و تجزیه‌طلبی به کمونیستی بودن هم متهم می‌شد و... در بین ملل دیگر ایران کردها همسایگان آذربایجان جنوبی تاحدودی به این جریان کشیده شدند و با اعلام جمهوری خودمختار در مهاباد که علیرغم نام پرطمطراقش در چهارچوب قانون بود فعالیت کردند که در اینجا به خاطر ظرفیت نوشته در حد نام بردن از آن مجبوریم. اگر این دولت محلی آذربایجان دو سه سالی دوام می‌آورد خیلی احتمال داشت که مناطق دیگر ملل غیر فارس نیز به آن روی آورند چنانکه همان منبع بالا اشاره‌هایی نموده است که تورکان قاشقایی هم درصدد بودند همین اختیارات را از حکومت مرکزی بخواهند. پس از این فاجعه آذربایجانیان از نوشتن به زبان مادری تورکی آذربایجانی "خود به جز یکی دو نفر آنها با هزار زحمت و تماما یا نیمه پنهان دست کشیدند و هیچ نوشته‌ای، روزنامه‌ای، کتابی، تئاتری، نمایشنامه‌ای، فیلمی (سینمایی) و غیره به این زبان در ایران منتشر و اجرا نمی‌شد. تا اینکه بعدها تنها کتاب تورکی (آنهم کتاب اشعار فولکلوریک شهریار با نام "حیدرآبایه سلام") با التماس خود شهریار به فرح دیبا همسر شاه و با دخالت مستقیم او چاپ و پخش شد. بیرون آمدن همین یک کتاب آنهم به زبان شفاهی مردم نه زبان ادبی و نوشتاری تورکی، چنان شور و شوقی در بین مردم ایجاد نمود که در سرکار و خواب و بیداری و مرثیه و مجالس ترحیم و محرم و صفر و عید تحویل سال (نوروز) و جشن نامزدی و ازدواج و شب زفاف و باسواد و بی‌سواد و خواص و عامی و دهاتی و شهری و ایلات و در خلوت‌گاه‌ها و میادین و مغازه‌ها و گورستان‌ها و ... خوانده و نقل شد و به حافظه عمومی مردم سپرده شد که اگر حتی یک جلد از آنها نمی‌ماند، چیزی عوض نمی‌شد و نیم بیتی فراموش نمی‌گشت. و بدین طریق زبان ریشه کن شده با لشگر اشغال‌گر شهنشاه آریا مهر پهلوی دوم کشتار نژادی کننده در آذربایجان با یک کتاب شعر دوباره جان گرفت و به این می‌گویند**

قدرت ملی تمام نشدنی ملت و ما تورک‌های آذربایجانی درست به همین دلایل ظاهراً خیلی پیش افتاده و بی مقدار نیز، ملت هستیم نه طایفه و قوم - قومیت و اقلیت قومی! استقبال بی نظیر مردم در این شرایط استثنایی از این کتاب، باعث استقبال تمام تورک‌های جهان از آن شد و از جمله تورک‌های عراق (ترکمن‌ها) در کوتاه‌ترین وقت ممکن به آن نظیره‌هایی سرودند که باورکردنی نبود و در همت همین مردم سرکوب شده بود که کتاب حیدر بابایه سلام به سرعت به نود و چند زبان زنده دنیا ترجمه و پخش شد و همه اینها در زمان خیلی کوتاه و در جلو چشمان آن جلاد بی نظیر و محاسبه کننده همه چیز" جناب شاهنشاه آریا مهر محمدرضاشاه پهلوی شاه ایران وائیران" صورت گرفت و دیگر عطر از شیشه به هوا پخش شده بود و برگرداندنش محال. پس از آن نوشتن به تورکی آذربایجانی هر چند در میان فقیرترین لایه‌های مردم از کنج خانه‌ها شروع شد و قدری نیز به قهوه‌خانه‌های سنتی کشیده شد. پس از سرکوبی جریان فرقه دمکرات تا پایان حکومت پهلوی‌ها به جز یک مورد حمله مسلحانه و خلع سلاح موفق یک پاسگاه ژاندارمری (یا شهرداری) در تبریز که عاملانش توسط ساواک فوراً شناسایی و خنثی شدند، چندان اعتراض و اقدامی دیده نشد تا اینکه انفجار اعتراض تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ صورت گرفت و کمر حکومت را شکسته و رسوای جهانیش کرد و دست آخر به زباله‌دانی سپرد، اما بزودی معلوم شد که دیوی رفته و دیو وحشتناک‌تری آمده است و معلوم ساخت در نبود آگاهی ملی - سیاسی، نیروی کاریزماتیک چه‌ها که نمی‌کند. واقعی‌تر این است که بگوییم انقلاب بدون هدف‌های مشخص ملی سر خود را به گیوتین سپردن است.

در ابتدای دوره رضاشاه آذربایجان جنبش خیابانی را داشت که سرکوب شد و در ابتدای دوره محمدرضاشاه پهلوی جنبش دمکرات‌های آذربایجان معروف به پیشه‌وری را داشتیم که باز سرکوب شد. در ابتدای دوره جمهوری اسلامی ایران نیز جنبش حزب خلق مسلمان آذربایجان را داشتیم که باز خیلی راحت دست به سرکوب زده و موفق هم شدند، علاوه بر آن مرجع دینی آذربایجان مجتهد اعظم آیت‌الله شریعتمداری را در منزلش زندانی کرد و شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه که در دوره جنگ ایران و عراق گوش فلک را کر می‌کرد خطاب به او بود که به در ورودی مدرسه‌اش نوشته بود حکومتی وحشیانه‌تر و ظالمانه‌تر از حکومت ولایت فقیه در روی زمین وجود نخواهد داشت و پشتیبانی‌هایی نیز از حزب خلق مسلمان آذربایجان جنوبی به صورت غیر مستقیم داشت و پیش بینی‌های او تماماً به واقعیت پیوست و جالب است که تمامی

گروه‌های سیاسی چپ‌گرا و روشنفکرانه تقریباً بدون استثنا در این مورد طرف حکومت مذهبی "ولایت فقیه" خمینی را گرفته و همزمان بر علیه حزب خلق مسلمان آذربایجان و خود شریعتمداری به هر اقدامی در کمک به دولت دست زدند. این مورد آخری از همه موارد قبلی خود هم از لحاظ تئوری و هم از لحاظ عملی در بین جنبش‌های آذربایجان ضعیف‌تر بود. پس از آن دیگر در آذربایجان جنوبی مبارزه منسجم و فراگیر با تشکیلات حزبی - سازمانی نداریم (اعتراضات ده روزه در ۲۸ شهر آذربایجان جنوبی در تظاهرات خود جوش بر علیه توهین به ملت تورک آذربایجان در یکم ماه خرداد ۱۳۸۵ متأثر از کاریکاتور معروف به سوسک در روزنامه کاملاً دولتی ایران یک استثنایی بود که شخصیت‌های فعال آذربایجانی نتوانستند هدایتش کنند) و یا اگر هم بوده باشد، در مقایسه کردهای همسایه ما و همکار دیروزی، خیلی بیشتر از ما تشکیلات منسجم و حزبی راه‌اندازی و حفظ نموده است. و اگر شرایط پس از جنگ ایران و عراق را در نظر بگیریم ملت عرب در خوزستان خیلی بهتر از ما صاحب بینش ملی و تشکیلات سیاسی شده است، همان طور ملت بلوچ. با اینکه تمامی جریان آن اعتراضات یکم خرداد ۱۳۸۵ در مدنیت و مسائل اجتماعی بود و شدیدترین و تندترین شعارش ایجاد مدرسه به زبان مادری برای ملل غیرفارسی در دو بعد اختصاصاً به تورکی و عموماً به دیگر ملل غیر فارس با عبارات: (تورک دیلینده مدرسه، اولمالی دیر هر تورکه)^۱ و همچنین (آنا دیلده مدرسه، اولمالی دیر هر کسه)^۲ بود.

سرکوب وحشتناک و بگپرو به بندها لحظه‌ای قطع یا کم نشده است و حتی نرمتر از آن نیز که اصلاً سیاسی نبود و نیست اعتراض به **خشک شدن دریاچه اورمیّه و رسیدگی به موقع به آن**، با عناوین ضد امنیتی و تجزیه‌طلبانه مواجه و شدیداً سرکوب و افراد این ملت را گرفتار سال‌ها بازداشتگاه و زندان نموده‌اند. شاید یکی از مهم‌ترین مسائلی که چهره تماماً عریان و کریح رژیم جمهوری اسلامی را کاملاً آشکار کرد زلزله اخیر ورزقان باشد. این زلزله در منطقه‌ای اتفاق افتاد که اولاً کوهستانی بود و خود منطقه راه ماشین رو خوبی نداشت و از جاده‌های اصلی نیز دور بود. از طرف دیگر روستاها پراکنده و از دید همدیگر دور بوده و با دیدن یکی - دو تایی آنها نمی‌شد به عمق و کل مصیبت وارده اشراف پیدا کرد و نیز بی‌سوادای بالای منطقه (که اجباراً به فارسی است) و

^۱ - (مدرسه به زبان تورکی برای هر تورک).

^۲ - (مدرسه به زبان مادری برای هر کس باید باشد).

در کنار آن اداره گریزی کلی روستاییان در ایران و به ویژه در آذربایجان، به رژیم اطمینان می‌داد که خبر آن چندان و به فوریت توسط گروه‌های خاص مانند خبرنگاران و اشخاص سرشناس ایرانی و بین‌المللی مشاهده و مخابره نخواهد شد و مردم گرفتار در مصیبت نیز توانایی و امکانات لازم جهت ایجاد تظاهرات اعتراضی در مقابل مراکز اصلی دولتی نظیر فرمانداری‌ها و استانداری‌های شهرهای بزرگ ندارند لذا تمامی دستگاه‌های حکومتی در سراسر ایران **درست هفت ساعت تمام خبر زلزله را مخفی نگاه داشتند.** در این مدت زمان در مقابل اعتراضات تلفنی تبریزی‌ها از رادیو و تلویزیون استان (به قول خودشان صداوسیما) در حالت‌هایی که مجبور به جواب می‌شدند می‌گفتند اجازه پخش خبر را تهران نمی‌دهد و ما وابسته به آنجا هستیم و در صورت پخش بدون اجازه مسئول بوده و از کار اخراج و حتی شاید به دادگاه کشانده شویم. طبق اظهارات متخصصین ۹۰ درصد موفقیت‌های نجات جانی زلزله زدگان به ساعات اولیه بستگی دارد و رژیم با پنهان کاری خبر دقیقاً نیت نسل‌کشی را داشته است. اما در کنار آنها خصوصیت‌های دیگری هم برای منطقه وجود داشت، یکی اینکه مردم آن دیار مهاجر فرست درجه اول بوده و اکثراً به تبریز می‌آیند و کمتر کسی است که یکی - دو تا فامیل تبریزنشین نداشته باشد در ثانی زلزله در روز روشن روزهای مردادماه اتفاق افتاده و اغلب جمعیت کاری در بیرون از منزل در مزارع و باغات بودند و سوم اینکه در میان دارای تلفن همراه (موبایل) بوده و در اولین ساعات به فامیل‌های شهری خود زنگ زده و اطلاع می‌دهند. بدین ترتیب هنوز خبر از رسانه‌های عمومی دولت پخش نشده بود که عده زیادی از شهر چند میلیونی تبریز با هر چه داشتند و گیرشان می‌افتاد جهت نجات زیرآوار ماندگان خود را به روستاها می‌رسانند. بدین ترتیب سیل مردم به سوی منطقه روان شده بود. فردای آنروز کمک‌های مالی و غذایی و اولیه مثل چادر و ظروف و غیره از سراسر آذربایجان به صورت داوطلبانه و با ماشین‌های شخصی به محل شتافتند. نزدیکی‌های ظهر نیروهای سپاه و بسیجی در سه راهی‌ها و نقاط حساس حضور و با کنترل و بستن راه‌ها از مردم می‌خواهند همه چیز خود را به آنها تحویل دهند تا آنها به زلزله زدگان برسانند و درگیری‌های موردی شروع می‌شود که بعضی از بازداشت شدگان آن روزها هنوز هم در زندان‌ها هستند. حکومت از کنترل مردم عاجز و از این تصمیم خود، عقب نشینی می‌کند. در دو - سه روز آینده تعدادی از مرزنشینان ترکیه به صورت ابتکاری و داوطلبانه با امکانات شخصی خود به حمل وسایل لازم مخصوصاً چادرهای نسبتاً مناسب برای اسکان زلزله

زدگان به محل آمده و با مشاهده راه‌ها و روستاهای قرون وسطایی و با تعجب می‌پرسند پس پول این کشور نفت و گازدار ثروتمند به کجاها خرج شده است؟! حکومت بلافاصله در مقابل این انتقادات آنها را دستگیر و اخراج و از ورود تازه واردان جلوگیری می‌کند. موضوع دیگری نیز در حال شکل‌گیری است و فارسی‌زبانانی بصورت داوطلبانه به مناطق زلزله‌خیز آمده و با مردم محل و کمک‌کنندگان آذربایجانی رو در رو می‌شوند و باب سخن از گذشته و آینده عظمت ایران گشوده و از دل دادن به یک پارچگی آن، پرسش‌ها می‌کنند. هر دو گروه مردم با شنیدن چنین سخنانی کمک‌های آنان را پس داده و روگردانی می‌کنند و بسیاری از آنها با قهر و غضب و نگرانی از تهدید یک پارچگی ایران منطقه را ترک می‌کنند و در نهایت تعدادی از آیت‌الله‌های حکومتی در اینجا و آنجا جهت کم کردن از خشم و نفرت مردم نسبت به چنین دولتی اظهار می‌نمایند که مردم آذربایجان به دین کم حرمتی کرده و در عبادات و شرعیات جدی نیستند و مورد خشم و غضب خدا واقع شده و باید صبر و بردباری و دعاخوانی را بجای انتقاد از حکومت پیشه کنند. در چنین مواردی معمولاً اشخاص درجه بالای حکومتی هر کشوری اگر در سفر باشد فوراً نیمی تمام گذاشته و به کشور بر می‌گردد، جناب رئیس‌جمهور وقت ما نیز به نیت تشکر از خداوند تبارک و تعالی که آذربایجانی‌ها را با زلزله گوشمالی کرده، کشور را به سمت عربستان پس از اطلاع از زلزله ترک کرد و در این میان وب‌سایت‌های حرکت ملی آذربایجان از جمله " آراز نیوز "، " تبریز سسی "، " اؤیرنجی سسی "، " ساوالان پورت " و ... و همچنین تلویزیون گوناز ۲۴ ساعته اخبار و وضعیت منطقه را گزارش می‌کردند. اکنون علاوه بر مسائل حاد سیاسی، نظامی، فرهنگی - زبانی، "فجایع زیست محیطی و اقلیمی" نیز ما ملت تورکان آذربایجانی را با قدرت و سرعت فوق تصور تهدید می‌کند و برای همیشه منطقه ما به محیطی کویری غیر قابل سکونت تا کره‌ی زمین هست، تبدیل می‌شود و علت ۹۹ درصد آن عملکرد عمدی - غیر عمدی حکومت استعماری مذهبی (شیعه شعبوی) فارس‌ها است.

در حافظه مردم عوام مذهبی ایران حکایتی است که می‌گوید دریاچه ساوه در زمان ظهور اسلام خشک شد و علت هم پاره کردن دعوت نامه پیامبر اسلام توسط خسرو پرویز، شاه ساسانی بوده است و این سرزمین به نفرت خدا و پیغمبرش دچار شد، مسلماً جنبه مذهبی آن با عقل و منطق جور نیست؛ ولی اگر به نوعی خشک شدن تمامی و مطلق دریاچه ساوه را در زمان حکومت ۳۳۰ ساله ساسانی تحقق یافته فرض کنیم آنگاه بیش از ۱۵۰۰ سال است که ذره‌ای از بیابان‌ها و

شوره‌زارهای منطقه قم - ساوه و ... کم نشده بلکه هر روز شاهد گسترش آن هم می‌باشیم.^۱ در روابط بین ملل و دولت‌ها وقتی یکی از ملت‌ها حالت قیوم و ولی و حاکم بر ملت یا ملل دیگری پیدا می‌کند، از دشمن هم دشمن تر می‌شود و ملت و دولت فارس از زمان رضاخان نژادپرست جز دشمن بنیان کن ما تورک‌ها چیز دیگری نیست و این رابطه با استقلال ما از فارس‌ها به نقطه تعادل اولیه یعنی دو همسایه غیر دشمن غیر خودی برخواهد گشت. به عبارت دیگر ما "ملت تورک‌های آذربایجان جنوبی" پس از کسب استقلال سیاسی، با ملت فارس (پارس) بیگانه و غیر خودی می‌مانیم اما دشمن نمی‌مانیم، چون علت بیگانگی تقریباً ذاتی و دائمی و طبیعی است ولی علت دشمنی، رابطه استعماری یکی بر دیگری می‌باشد که غیرطبیعی و غیر انسانی و ظالمانه است و فارس‌ها از زمان حکومت رضاشاه نسبت به تمام ملل غیر فارس ایران حالت استعماری پیدا کرده و ادامه داده‌اند و رابطه بیگانگی را به رابطه دشمنی تبدیل کرده‌اند. عده‌ای از تورکان آذربایجان جنوبی از جدایی و استقلال آذربایجان جنوبی از ایران بیش از فارس‌ها وحشت دارند و بلافاصله می‌پرسند پس آنوقت ایران و زبان فارسی چه خواهد شد؟

جواب این است که ما ملت تورک آذربایجان جنوبی قیوم و مالک و خالق و نگهبان ایران و ایرانی و تمامیت آن و زبان فارسی‌شان نیستیم بگذارید خود فارس‌ها به آن جواب دهند که چه خواهند شد؟ با جدایی بزرگ‌ترین مستعمره انگلیس در قاره آمریکا از انگلیس (ایالات متحده آمریکا) و هندوستان و ایرلند از انگلیس (بریتانیا) کشور انگلیس چه شد؟ با استقلال خواهی اسکاتلندی‌ها و باقی مانده ایرلند (ایرلند شمالی) از انگلیس که در شرف وقوع هست بریتانیا چه خواهد شد؟ با استقلال آفریقا از استعمارگران اروپایی، اروپای استعماری چه شد؟ با استقلال و جدایی ۱۵ کشور از روسیه استعماری (که ۶ مورد آن کشورهای تورک منشاء و تورک زبان هستند، که با تکانی دیگر باز هم چند تایی از روسیه مستقل خواهند شد) روسیه استعماری چه شد؟

^۱ - نویسنده این سطور در مورد زمان خشک شدن دریاچه‌ی ساوه هیچ اطلاعاتی ندارد جز اینکه در دوران‌های زمین شناسی گویا یک دریاچه بزرگی بنام ته تیس بوده که تا آسیای مرکزی می‌رفته است و دریاچه‌ی فعلی خزر- اورمیة - مدیترانه باقی مانده امروزی آن هستند و زمان در دوران‌های زمین شناسی سر از میلیون‌ها درمی‌آورد. در اینجا فقط فرض شد.

با ادعای استقلال ملت تورک اویغور و مغولستان جنوبی و تبتی‌ها و منچوری‌ها از چین، چین استعماری و استعمار چین چه خواهد شد؟ و ... ایران استعماری و استعمار ایران و به عبارت دیگر باقیمانده ایران نیز مثل آنها خواهد شد. در دوره پهلوی دوم بحرین از ایران جدا و کشوری مستقل شد و هنوز هم هست پس ایران چه شد؟ مگر اکنون رابطه‌ای بهتر و دوستانه‌تر از رابطه بین آمریکای جدا شده از انگلیس و انگلیس در دنیا پیدا می‌شود؟ و ... بر عکس تعدادی نیز، هم از فارس‌های ایران و هم از تورک‌های آذربایجان جنوبی در مقابل طرح استقلال آذربایجان جنوبی از ایران بلافاصله این دو پرسش را مطرح می‌کنند که آذربایجان جنوبی مستقل به دریای آزاد راه خواهد داشت؟ و با نفت و گاز ایران که وابسته به آن هست چه خواهد کرد؟ در مورد سؤال اول باید پرسید که مگر راه نداشتن به دریای آزاد برای یک کشوری مساوی با مرگ است؟ در آن صورت کشور اتریش و سوئیس در مرکز تماما کوهستانی اروپا و لوکزامبورگ چگونه مانده است؟ دو کشور کوچک نپال و بوتان در کوه پایه‌های کوهستان هیمالیا چگونه مانده‌اند؟ بولیوی و پاراگوئه قاره آمریکای جنوبی چطور؟ ده‌ها کشور آفریقایی چطور؟ دو کشور عزیز و در دانه فارسی زبان افغانستان و تاجیکستان در آسیای میانه چگونه مانده‌اند و خواهند ماند؟ (در ایران آنها را طوری تبلیغ می‌کنند که گویا تماما فارسی زبان هستند در حالی که در هر دو فارس‌ها یا در اقلیت هستند یا حداکثر به نصف جمعیت می‌رسند و در افغانستان فعلی نیز چند زبان رسمی ایجاد و به آن به تناسب جمعیتی بودجه دولتی و غیره داده می‌شود). هیچ بعید نیست که در ایران فعلی نیز در صورت بیداری ملی و استقلال خواهی ملل موجود و فعلی در محیط ایران فعلی، باقی مانده خود ایران برای فارس‌ها نیز راهی به دریای آزاد نداشته باشد چرا که نواحی ساحلی آبهای آزاد ایران را نه فارس‌ها که تورکان قاشقایی (ملت تورک قاشقایی) و عرب‌های خوزستانی (ملت عرب خوزی) و ملت بلوچ (که فردوسی محو مطلق آنها را در شاهنامه در شش نوبت توسط شاهنشاهان ایرانی‌ها مساوی فارس‌ها آورده است) تشکیل می‌دهند، بنابراین "کال اگر طیب باشد سر خود دوا نماید". و اما در مورد سؤال دوم. اولاً اینکه نفت و گاز ایران مال فارس‌ها نیست یا به عبارت دیگر در محل استقرار فارس‌ها و فارسی زبان‌ها نیست بلکه در اراضی مسکونی عرب‌ها است که به بیداری ملی رسیده و استقلال خواهی خود را شروع نموده‌اند و باز همان مثل بالا. در ثانی کشورهایی که نفت و گاز ندارند آیا توانسته‌اند بعنوان ملت - دولت استقلال خود را نگه دارند؟ استقلال کشوری نه با نفت و گاز و امثال آن که با شعور ملی و عقل جمعی و برنامه‌ریزی منطقی و عقلایی برای حال و آینده تضمین می‌شود

و بهترین نمونه‌اش ژاپن هست که همه می‌شناسند. اگر چه همه آنها نعمت هستند و بودنشان از نبودنشان بهتر است و امکانات ایجاد می‌کند اما نعمت اصلی آدمی عقل و اراده و بکارگیری درست و اصولی آن هست. دست آخر اینکه ما تورک‌ها نفت هم داریم و گاز هم داریم و چندین ده سال است که استخراج کرده و می‌کنیم و شناخته شده‌ترین نفت و گاز دنیا هست ولی به علت تحت مستعمره روس بودن نفعش به صاحب اصلیش (آذربایجان شمالی) نمی‌رسید و درست مثل فارس‌ها که نفت و گاز عرب‌های خوزستان را در سیستم استعماری به نفع خود غارت می‌کنند، غارت می‌کردند که خوشبختانه با استقلال آن از روسیه اکنون به نفع صاحب اصلی آن می‌رسد و امیداریم با ایجاد آگاهی ملی در ملت تورک آذربایجان جنوبی، تمامی ملت تورک آذربایجان به استقلال خود برسند. برابر آمار از ۱۰۰۰ ملت موجود در دنیا فقط ۲۰۰ ملت مستقل و رای خود دولت ملی دارند و بقیه هنوز ملل غیر مستقل و بدون دولت هستند، بنابراین ملی‌گرایی و استقلال خواهی در جهان امروز از ظرفیت بسیار بالایی برخوردار است و نقش درجه یک را در تحولات دنیا دارد.

خوب، آن از مسائل هویتی دراز مدت ما تورکان آذربایجان جنوبی که تاریخمان کتمان و زبانمان قدغن و اسم ملیتمان تغییر (از تورکی به آذری) خاکمان تکه - تکه و هر تکه‌اش به اسم جدید درآمده و فردایش اینجا آذربایجان نیست کنان شروع به تغییر همه چیز آن نموده (نمونه‌اش اردبیل و زنجان و همدان و اراک و قم و قزوین و... با استان قبلی و استان‌های فعلی خراسان مقایسه شود) و در سرتاسر آذربایجان بطور مداوم در حال تغییر و تثبیت اسامی طبیعی و شناسنامه‌ای ما از جمله اسامی رودخانه‌ها و کوه‌ها و راه‌ها و چشمه‌ها و ... و اجتماعی - تاریخی امثال شهرها و روستاها و میادین و خیابان‌ها و کوچه‌ها و ... و اسامی قلاع و مکان‌های تاریخی و ... و اسامی اشخاص و جلوگیری از گذاشتن اسامی تورکی به فرزندان و حذف اصطلاحات معنوی و فرهنگی زبان ما و... و گاهی محو کامل آنها بطور غیر قابل جبران مثل مجموعه تالار نمایش و تئاتر ارک تبریز و ... آسیمیلاسیون تمام قد و مطلق و همه جانبه و استعمار اقتصادی از طریق خرج نکردن از پول نفت به مناطق تورک‌نشین و جلوگیری از رشد و تعالی و توسعه اقتصاد بخش خصوصی و پایه‌گذاری بورژوازی تورکی آذربایجانی، **ایران‌بایجان‌سازی** آذربایجان و غیره و این هم از مسائل آئی و فوری امثال زلزله و خشک شدن دریاچه اورمیه و به گیر و به بندهای هر ساله روز جهانی زبان مادری (در دوم اسفند به تاریخ خورشیدی هجری) و فرهنگی و

ادبی و هجوم به جلسات شب شعرها و محافل صرفا فرهنگی - ادبی زبان تورکی! اینها نشانه چیست؟ این ستم‌های جور واجور و مداوم که تغییر رژیم‌ها هم در کمتر شدن آنها اثری ندارد چه برسد به قطع آن و حتی با گذر زمان پیوسته بیشتر و عمیق تر و متنوع تر هم می‌شود چه به ما تورکان آذربایجانی می‌گوید؟ شک نیست که در مسائل استبدادی و اختناق حکومت، ما با فارس‌ها و آنها با ما شریک هستیم ولی برای ما غیر فارس‌ها مخصوصا ما تورک‌های آذربایجانی چیزی بیشتر و وحشتناکتر از استبداد و خفقان و دیکتاتوری و استثمار وجود دارد و آن استثمار فارس برای ما و دردهای مستعمره بودن هست (تغییر هویت، نفرت از خود و خودی و دشمنی به وجود تاریخی و امروزی خود، حذف پیشینه تاریخی و گم شدن در آن و غیر قابل استناد شدن و حذف آثار و ردپاهای آن در طول تاریخ، بی آینده شدن هویتی، حتی در صورت فارس‌ساز شدن کامل، مسئله و مشکل حل نخواهد شد و بازی تمامی نخواهد داشت و فارس اصیل و فارس غیر اصیل، فارس تاریخی و فارس من درآوردی، فارس نجیب و پاک و فارس نانجیب و... **فوری ترین نیاز یک مستعمره چه چیز هست؟ آزادی و دمکراسی و حقوق شهروندی یا رهایی از استعمار؟** در این مورد خاص دیگر راه فارس‌ها از ملل غیر فارس کاملا جدا می‌شود. آنها اصلا این مورد را نمی‌فهمند و حتی اصلا نمی‌خواهند بشنوند و چنانکه در سر فصل‌های قبلی نیز گفته شد اعتقادی هم به چند ملیتی بودن ایران ندارند و اگر هم داشته باشند حاضر به گفت و گو درباره آن نیستند و با حاکمیت‌های رنگارنگ استعماری خود به کسانی که دم از چنین مسائلی می‌زنند تهمت ضد امنیت و غیره زده و به سیاه‌چال‌ها روانه می‌کنند. حتی از زبان جناح‌های داخل حکومتی نیز تحمل شنیدنش را ندارند و دولت جناب سر تا پا اطلاعاتی حسن روحانی را که جهت فریب مردم قول رسیدگی به زبان اقلیت‌های قومی را (به قول خودش) مطابق اصل ۱۵ قانون اساسی در تبلیغات انتخاباتی داده بود، به تجزیه‌طلبی متهم می‌کنند. در این مورد به اطلاعاتیه‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی مقامات فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی مراجعه شود.^۱

در تورکی مثلی هست که می‌گوید: (تولکو، تولکویه بویورور، تولکوده قویروغونا)^۲ اکنون جناب رئیس جمهور تمام قد اطلاعاتی و ۳۵ سال فعالیت وحشتناک اطلاعاتی علیه ملل غیرفارس

^۱ - هفته نامه‌ی نوید آذربایجان - شماره ۵۲۷ - دوشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۹۲ - ص ۳

^۲ - ترجمه به فارسی: روباه به روباه امر می‌کند، روباه هم به دمش.

ایران یک وزیر اطلاعات دول قبلی را به عنوان مشاور بی اختیار خود در مسائل زبانی - فرهنگی اقلیت‌های قومی (به قول آنها) جهت عملی کردن وعده‌های تبلیغات انتخاباتی خود در مورد آنها برگزیده است. یکی از اهداف اصلی روی آوردن حداقل در حرف به مسائل زبانی ملل غیر فارس در ایران توسط دولت حسن روحانی جاناندازی مفهوم قوم - قومی به جای ملت - ملی است. این آقای متخصص برنامه‌های سازمان اطلاعاتی رژیم خوب می‌داند که در سطح ملی و بین‌المللی قومیت چندان وزنه‌ای ندارد و بیشتر اصطلاحی منفی‌گرا تلقی می‌شود و مبنای حقوقی و حقوق مدون مدرن و شناخته شده ملی و جهانی چندان مشخصی ندارد. خیز دراز مدت وی برای کتمان وجود ملل در ایران در آینده با عقب‌نشینی در حد حرف و حدیث در شرایط فعلی و موقتی و با جانداختن اصطلاح قومی از هم اکنون تدوین و به اجرا در آمده است. وجه دیگر این توجه، نه پیوستن ملل غیرفارس به اعتراض‌های خیابانی طرفداران جناح اصلاح‌طلب در انتخابات سال ۱۳۸۸ بود که نشان داد فارس‌ها در کل ایران و در شهرهای بزرگ اقلیتی بیش نیستند و نخواهند بود و تغییر ترکیب جمعیتی یک شبه انجام شدنی نیست. این مسئله و علامت، جناحی از استعمار فارس را به وحشت انداخته و جهت جلوگیری از عمیق‌تر شدن جریانات به عوام فریبی دست‌زده و باعث شد در حرف شعارهایی را مطرح کند. همان‌طور که جناح اصلاح‌طلب (البته به اصطلاح، چون حکومت‌های توتالیتر مرامی قابل اصلاح نیستند) در دوره خاتمی به مسائل ملل غیر فارس توجهی نکرد و از اعتراضات خرداد ۱۳۸۵ در سراسر آذربایجان نیز حمایت نکرد، خود در سال ۸۸ بدون حمایت آذربایجان ماند و در شهرهای بزرگ مثل تهران و اصفهان و شیراز و... نیز نتوانست جمعیت تورک منشا و تورک زبان را به صحنه بکشاند.

دوره اصلاح‌طلبان در مجموع حدود ۱۰ درصد آزادی‌های سیاسی - اعتقادی به میان آورد که کل حکومت و رهبری خداوند انگارانه آن ("ولایت فقیهی")، آن را نیز نتوانست تحمل کند و لذا برای بار دوم و چندم نیز تحمل نخواهد کرد و اگر در رابطه با ملل غیر فارس ایران مقایسه کنیم ۲ درصد از آن ۱۰ درصد آزادی به زحمت توانست به مسائل ملل غیرفارس برسد که موجب اعتلای جنبش‌های دانشجویی و نشریات دو زبانه آنها در درون دانشگاه‌ها شد، که لشگر کشی‌های وحشتناک حکومت به دانشگاه‌ها و شدیدترین آنها به دانشگاه تبریز را توسط سپاه و بسیج سازمان داد. بدین ترتیب جز استقلال خواهی و بیرون راندن حکومت استعماری فارس "اینبار به عنوان جمهوری اسلامی و فردا شاید با نامی دیگر برای ملل غیر فارس مخصوصا

ملت تورک آذربایجان جنوبی نمانده است و در صورت دست زدن به هر گزینه دیگری غیر از استقلال کامل مثل دفعات قبل که در سطور قبلی اشاره شد جز شکست کامل و از دست دادن بیشتر اختیارات و آزادی‌ها و فرصت‌ها و وابستگی بیشتر و بیشتر به استعمار فارس را نخواهیم داشت. رژیم توتالیتر مذهبی ایران در قرن ۲۱ با سیاست‌های استعماری و تبعیض نژادی غلیظتر از متد رضاخان، خود به تجزیه ایران و انفجار از داخل مثل رژیم شوروی نزدیک و نزدیکتر می‌شود و اینبار ما آذربایجانی‌های جنوبی نباید مثل دفعات قبل فرصت را از دست بدهیم. درست مثل برادران شمالی خود از این فروپاشی حکومت متمرکز استعماری بیشترین بهره را برده و استقلال کامل خود را از ایران به دنیا اعلام و در داخل با حداکثر توان ممکن به عنوان یک ملت استقلال خود را گرفته و آنرا کاملا تثبیت کنیم. در این صورت ما نیز از خفت و خواری جرگه ملل بدون دولت خارج و به صف افتخارآمیز ملل دارنده دولت ملی و مستقل خود وارد خواهیم شد.

نظری به سیاست خارجی استعمار فارس در ایران: سیاست خارجی هر رژیمی تابع سیاست داخلی‌اش هست و غیر از این هم نمی‌تواند باشد. با این حساب از زمان تغییر حاکمیت با کودتای رضاخان از قاجار به پهلوی‌ها سیاست خارجی نیز جهت تثبیت آسیمیلاسیون و روابط استعماری فارس بود و در مورد رضاشاه دیدیم که چگونه از تغییر الفبا به خاطر تحولات ترکیه دست کشیدند و همچنین نزدیکی پنهان و کامل رضاشاه به نازیسم آلمان هیتلری را شاهد بودیم و در دوره شاه بعدی نیز دیدیم که چگونه فعالان ملی تورک را به تجزیه‌طلبی و کمونیستی بودن و طرفداری از شوروی متهم می‌کرد، از آن حکومت‌ها چنین چیزهایی بعید نبود چون بدون واسطه خود را حکومت فارس‌ها (و اجداد آریایی‌شان) معرفی می‌کردند. اما جمهوری اسلامی ایران که خود را یک حکومت مذهبی مافوق ملت و ملی‌گرایی می‌نامد و از طرفی ادعای: **سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست (نقل از زبان آخوند مدرس)** در این ۳۵ سال عمرش درست عکس آن را می‌بینیم. این رژیم از طرفی جهت تغییر نگاه مردم از درون به بیرون نرسیده جنگ مذهبی ایران و عراق را براه انداخت و آن را نعمتی برای ایران دانست و دست آخر در نیمه راه وقتی که کشتارهای عمومی و اعدام‌های خود را در سایه جنگ تکمیل کرد اعلام صلح نمود. و از طرفی با حمله به سفارت آمریکا و اشغال

آن کارکنان آن را به عنوان جاسوس به گروگان گرفته و از تمامی ملل و نخبگان جهان جهت حضور در محاکمه آنها به عنوان جاسوس دعوت کرد اما دست آخر به عنوان گروگان و نه جاسوس آنهم بدون محاکمه تحویل آمریکا داد. این حکومت رژیم پهلوی را لعنت می‌فرستاد که با این همه نفت و گاز در کشور سازمان انرژی اتمی درست کرده و می‌خواهد سوخت اتمی تولید کند و در این سازمان را می‌بست و کارکنان آن را از کار برکنار، اما یکباره و با نزدیک شدن به پایان جاسوس‌گیری (بعدها گروگان‌گیری) کارکنان سفارت آمریکا و جنگ علیه عراق به عنوان بهانه‌ای دیگر جهت توجیه سرکوب‌های داخلی به انرژی اتمی چسبیده و به منظور تولید بمب اتمی و ترساندن ملل تحت ستم داخل ایران در صورت خواستن کاهش مقررات استعماری و یا استقلال، تمامی امکانات کشور را در این راه دود کرد و اکنون قرارداد غلط کردم را درست مثل موارد قبل امضا نموده است. حکومتی که نمی‌تواند لوله‌های آب آشامیدنی شهرها را نگه دارد دست به ایجاد تاسیسات اتمی با هزاران نوع تشعشعات اتمی مستقیم و غیرمستقیم خطرناک می‌زند. این حاکمیت با قبول و نگهداری طولانی مدت جنگ زدگان افغانستان در تمامی وسعت خاک خود، در جنگ نژادپرستانه ارمنستان علیه آذربایجان شمالی و حداقل یک میلیون آواره جنگی مستقیم در جوار مرزهای شمالی خود، حتی یک نفر آذربایجانی تورک مسلمان شیعه را به خاک خود راه نداد و در عوض، اموال غارتی ارمنیان از آذربایجانیان را با بهای گزافی خریداری می‌کرد و منابع مالی مستقیم و فوری برای ادامه جنگ برای آنها فراهم می‌ساخت. در این جنگ ایران ابتدا بطور مخفیانه و بعدها آشکارا همراه با روسیه پشتیبان همه کاره ارمنستان طرف یک کشور متجاوز به کشوری مسلمان آنهم شیعه را گرفت و هر روز سیاست ضد جمهوری آذربایجانی خود را بیشتر و بیشتر و آشکارتر می‌کند که علت آنهم فقط در تورک بودن آذربایجانی‌ها هست. نمونه‌های دیگر این سیاست ضد تورکی وابسته به سیاست داخلی استعماری ایران را در حملات وحشیانه روسیه به چین‌های تورک مسلمان مخصوصا در بمباران‌های متعدد شهر گروزی پایتخت آن مشاهده می‌کنیم که حتی از درج خبرآن در حد نوشته و گفته‌ها در مطبوعات و رادیو و تلویزیون کشور جلوگیری می‌کند. از طرف دیگر در سیاست‌های سرکوب استعماری چین علیه تورکان مسلمان اویغور در تورکستان شرقی تحت استیلای چین هست که مثل رژیم استعماری فارس‌ها در ایران اسم آن را تغییر و نام سین کیانگ داده است، می‌باشد. حکومت کمونیستی چین هم به عنوان جمعیت مذهبی اسلامی و هم به عنوان تورک (غیرچینی) به کشتارهای عمومی و خاص دست یازیده و بانیست و نابود کردن

و فراری دادن جمعیت بومی به اسکان اجباری چینی‌های هان و غیره در ترکستان شرقی— اوغورستان (سینکیانگ بانام استعماری چینی) پرداخته است و با این نقل و انتقالات اجباری جمعیتی یک طرفه، که همچنان ادامه دارد ترکیب جمعیتی آن را برهم زده و به زور نسبت چینی‌ها را در آنجا به ۴۰-۴۵ درصد رسانده است و برنامه‌ای مشابه استعمار انگلیس در ایرلند شمالی را در حال اجرا است.^۱ آیا باز هم به آلت دست قراردادان اسلام جهت توسعه استعماری استعمار فارس علیه ملل غیرفارس و شیعه شعوبی حکومت به ظاهر مذهبی ایران شک ندارید؟ اکنون جایش هست که چند سؤال مطرح شود:

۱ - با پیدایش استعمار آشکار فارس از زمان روی کار آمدن پهلوی‌ها تاکنون، ظاهراً آذربایجان جنوبی اصلاً در فکر استقلال نیست و از فرصت‌های پیش آمده حتی برای افزایش اختیارات خود در ترکیب ایران استفاده نکرده یا نتوانسته اختیارات و امتیازات بدست آورده را در دستان خود نگهدارد! چه رسد به استقلال از آن، چرا؟ علت یا علل آن در کجاست؟ خود سؤال و جوابی که داده می‌شود فکر و نظر نگارنده است و کسان دیگر ممکن است پاسخ‌های دیگری داشته باشند و اما سؤال‌های این‌چنینی باید مطرح و جواب داده شود. نخستین علت را در امپراطوری خواهی و امپراطوری‌گرایی و عادت به امپراطوری و میل به وسعت اراضی مملکت در تورکان آذربایجان مشاهده می‌کنیم. با به میان کشیدن بحث‌های این‌چنینی هنوز هم مردم می‌گویند تمام ایران مال تورکان است و دنبال گذشته پر افتخار خود رفته از صفویه و نادر شاه و محمدخان قاجار و غیره سخن می‌گویند (البته سختم با مطلعان و قدری کتاب خوان است) و در مقابل این پرسش که چرا ما اکنون در مدارس به زبان خود درس نمی‌خوانیم و از لحاظ اقتصادی عقب مانده‌تر می‌شویم و به مهاجرت دست می‌زنیم و به سایر حقوق ملی خود صاحب نیستیم، می‌گویند نوبت ما هم می‌رسد و یک روزی ایران را در دست می‌گیریم همان‌طور که قبلاً بود یعنی همان امپراطوری منتها ما بجای فارس‌ها حاکمیت را بدست گیریم. اگر چه هر امپراطوری را نمی‌توان استعمار دانست (که نمونه‌اش همان امپراطوری قاجار است) اما امپراطوری همیشه و بدون استثنا پسرخاله استعمار بوده است و منبعد نیز خواهد بود مگر به شکل فئدرالی خیلی دقیق و قابل اجرا

^۱ - ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و هنری زنجان - شماره ۲۰ - سال سوم ۱۳۸۸ - صص ۱۱ و ۱۰

و با قراردادهای متقابل با آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی سطح بالای همه ملل تشکیل دهنده آن و وجود یا ایجاد تحمل‌پذیری متقابل برای تمامی طرف‌ها (به عنوان نمونه کشور سوئیس). در غیر این صورت هر ملتی که در راس حاکمیت امپراطوری قرار گیرد خواه ناخواه یوغ استعماری خود را برگردن بقیه ملل در ترکیب گذاشته و برای حفظ موقعیت برتر خود خون‌ها خواهد ریخت و روابط نامتعادل را به نفع خود ایجاد و حفظ خواهد کرد. هنوز نه از همسایه غربی خود ترکیه و نه از همخونی‌های به استقلال رسیده خود آذربایجان شمالی نیاموخته‌ایم که در تشکیل وطن و دولت حاکم بر آن خودمان برای خودمان باشیم. دست کشیدن ادعای ترکیه از آن همه متصرفات در سه قاره و چسبیدن به ملت خالص خود و تشخیص درست حدود استقلال و ایجاد وطن ملی از ملت خود و برپایی دولت ملی از بتن آن در آذربایجان شمالی هر دو امروز نتیجه داده و یک دولت - ملت ملی و نوین و قابل قبول سیستم بین‌المللی را برای آنها ایجاد و تثبیت نموده است، مقایسه کنید آنرا با جمله قهرمان نظامی انقلاب مشروطیت ستارخان به سفیر روسیه تزاری در بدترین شرایط ممکن که: جناب کنسول نه فقط تحت حمایت پرچم روس بودن را نمی‌خواهم بلکه می‌خواهم پرچم هفت کشور را به زیر پرچم حضرت عباس ببرم (امپراطوری مذهبی - امتی، همان که در بهترین صورتش جمهوری اسلامی امروزی آخوندها است، البته او تئوریستین و نیروی فکری انقلاب نبود، صرفاً جهت مقایسه ملموس آورده شد). نمونه دیگرش نهضت آزادستان جنبش خیابانی بود که با کمال تأسف نام جغرافیایی آذربایجان را هم عوض کرده بود، تحت عنوان تجدد و دموکراسی برای آذربایجان در ترکیب ایران حرکت می‌کرد. جنبش خیابانی هم زمان بود با حرکت استقلال طلبانه و موفقیت‌های اولیه آذربایجان شمالی در تاسیس کشور مستقل آذربایجان شمالی که اگر چه هر دو تا سرنگون شدند، اما یکی به قول رهبرش محمدامین رسول‌زاده و با حزب بسیار مترقی و تراز اولی در سطح دنیای آنروز (حزب مساوات) چنان شیرینی استقلال را به مردمش فهماند که هرگز پرچم استقلال خواهی را بر زمین نگذارند و با یک پنجم جمعیت ما آذربایجانی‌های این طرف توانستند در اولین فرصت استقلال از دست رفته را دوباره بدست گیرند و به صف ملل مستقل بیبوندند. یکی از علل تغییر نام آذربایجان و آزادستان نامیدن آن از طرف خیابانی در مخالفت با استقلال خواهان به رهبری رسول‌زاده در آذربایجان آنطرف بود. او طرفدار و تقریباً همسو با حزب همت معتقد به سوسیال دموکراسی بود که در چهارچوب فئدراسیون روسیه فعالیت داشت (باز هم نوعی امپراطوری با ایده‌ای خاص). اکنون بعد از گذشت حدود صد سال نتایج را مقایسه کنید.

پس از حدود ۲۵ سال دوباره در آذربایجان جنوبی جنبشی شکل گرفت که به حزب (فرقه) دمکرات آذربایجان یا جریان پیشه‌وری (رهبر آن) نام گرفت. این حرکت نیز خواسته خود را نه در استقلال آذربایجان از ایران، بلکه در چهارچوب ایران و در پس اجرای اصل مترقی معطل مانده "انجمن‌های ایالتی و ولایتی" قانون اساسی مشروطیت بنیانگذاری کرد. در سایه آزادی‌های پس از سقوط حکومت رضاشاه مردم آذربایجان جنوبی آگاهی‌های بیشتری کسب و خواهان خودمختاری در چهارچوب قانون اساسی شدند و با درک موقعیت توسط پیشه‌وری حزب پایه‌گذاری شده صریحا رشد و توسعه یافت و قدری قدرت نظامی نیز کسب نمود. این حزب منطقه‌ای در ادامه بین فرم جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی و یکی شدن با آذربایجان شوروی و خودمختاری در ترکیب ایران و یا استقلال از ایران مردد ماند. و در اوایل میل به تشکیل و تثبیت حکومت خودمختار در ترکیب ایران و در اواسط فریب اصل فریبده لنینیستی قانون اساسی شوروی که "هر یک از کشورهای شورایی سوسیالیستی اتحاد شوروی در صورت تمایل می‌تواند از شوروی جدا شود" را خورده تا حدودی به طرف آن متمایل شد. و دست آخر پس از اطلاع از قرارداد فروش امتیاز استخراج نفت شمال به شوروی به فکر استقلال از ایران افتاد که دیگر خیلی دیر شده بود و اما درجه استقلال خواهی آنان هرگز در مقایسه با حزب مساوات آذربایجان شمالی قابل مقایسه نیست. در آن زمان رهبر استقلال آذربایجان شمالی گویا در ترکیه در تبعید بسر می‌برد و بر اساس گفته‌های تایید نشده گویا گفته بود به هر علتی و هر نامی اگر تمامی آذربایجان در تحت حاکمیت یک کشور در آید برای آینده آن بهتر خواهد بود. بدین ترتیب حکومت شوروی دو دولت ما آذربایجانی‌ها را از بین برد یکی را به صورت مستقیم در آن سوی رود آراز و یکی را به صورت غیر مستقیم در این سوی رود آراز.

سومین فرصت بدست آمده برای استقلال آذربایجان جنوبی پیروزی جنبش کاریزماتیک خمینی بود که این بار همانطور که در صفحه‌های قبلی گفته شد آذربایجان ضعیف‌تر عمل کرده و به صورت مذهبی ظاهر شد که آن جنبش به حزب خلق مسلمان آذربایجان معروف است. در هیچکدام از این جنبش‌های آذربایجان جنوبی به طور خاص در بین توده عادی مردم جهت استقلال برنامه‌های بلند مدت آگاهی بخش یا به عبارت دیگر حرکت از پایین صورت نگرفته بود و این ضعف اساسی همه جنبش‌های ما هست در عین حال که هیچکدام از آنها به صورت جدی به استقلال از ایران نمی‌اندیشیدند.

۲- چرا آذربایجان جنوبی در مبارزه با استعمار نو فارس از زمان تسلط پهلوی‌ها همیشه شکست می‌خورد و هر شکستش از شکست‌های قبلی شدیدتر است که بعضی نمونه‌هایش در بالا ذکر شد؟ یکی از علل این پرسش در جواب سؤال قبلی شرح داده شد. از دیگر علل آن می‌توان به شدیداً مذهبی بودن و در نوع خود نیز شیعه‌گرایی و اشتراک ظاهری آن با فارس‌ها دانست (شیعه‌گری از بدعت‌های فارس‌ها در اسلام است و یا حداقل از بادکنک سازندگان آن هستند که هم مرد سالار است و هم سلطنت مدار موروثی، شیعه‌گری در حقیقت یک نوع سلطنت مطلقه مردسالار دوازده نسلی موروثی مقدس شخصیت‌پرستی و در ادامه تاریخی‌اش مرده‌پرستی است). این عامل از طرفی با مردسالاری فارس‌ها گره خورده و نیمی از جمعیت ما (زنان) را از میدان بیرون می‌برد و از طرفی دیگر سلطنت موروثی و استبداد فردی یا شبه سلطنتی را دامن می‌زند و از گسترش دموکراسی و از تقسیم قدرت در حکومت به سه قوه مجزا جلوگیری می‌کند (جملاتی مثل هر که آقا بفرماید، هر چه امام فرماید، هر چه رهبر صلاح بداند و مثل فارس‌ها که "صلاح مملکت خویش، خسروان دانند" و ...) صفویه از آن به عنوان تاکتیک در مقابل عثمانی‌ها استفاده کرد اما در ادامه به همه عوارض منفی آن دچار شد و ماندگارش کرد. نادر شاه گفته است اگر آذربایجان و مرکزش تبریز شیعه‌گری را رها کند و به روال سابق خود برگردد مرکزیت حاکمیت دنیای اسلام را بدست خواهد آورد و در صورت عکس قدرتش به تحلیل خواهد رفت. به خاطر همین مسائل هست که قبول عمومی تشکیل دولت ملی غیر مذهبی (لائیک) شرط اساسی موفقیت در کسب استقلال برای آذربایجان جنوبی است. از دلایل دشمنی‌های مداوم جمهوری اسلامی ایران با دولت جمهوری آذربایجان، یکی هم حل بسیار موفقیت‌آمیز همین مسئله در جامعه آنجا می‌باشد. همانطور که در جوامع پیشرفته فعلی مدیریت از مالکیت، ایمان و ایدئولوژی از اقتصاد و سیاست، و حکومت از سلطنت جدا شده (در حکومت‌های سلطنتی مثل هلند، انگلیس و ...)، دولت هم از مذهب جدا شده است ولی این مسئله در جامعه ما هنوز لاینحل مانده و ضربات جبران‌ناپذیری را وارد نموده است. مورد سوم عدم توجه به قدرت زبان و فرهنگ در ساختار اجتماعی و پایداری ملی در دراز مدت و قابلیت جبران حقوق از دست رفته ملی - اثنینیکی در طول زمان است. از همین زاویه است که فارس‌ها توانسته‌اند در طول هزار سال حاکمیت تورکان در بعد از پیدایش اسلام در ایران خود را حفظ و بازیابی و بازسازی نمایند. هر دو جهانگرد عرب ابن بطوطه و ابن خلدون در دوره سلجوقیان نقل می‌کنند که

وقتی با کارمندان دیوانی که اکثراً فارس هستند صحبت می‌کردیم از قبول وجود تورکان و حاکمیت تورک ناراحت می‌شدند در حالی که آنها مثل جزیره‌ای در دریای تورکان بودند. در طول تاریخ حداقل بعد از اسلام، فارس‌ها در دولت‌های تورک منشا ایران، حاکمیت زبانی خود را در کارهای دیوانی و سفارتی حفظ کردند و از طرفی با تطبیق الفبایی زبان فارسی با الفبای عربی و اوزان شعری آن "عروض" توانستند از بعد دیگر نیز در حکومت‌ها زبان خود را نفوذ دهند و آن، زبان شعر عروضی فارسی است که این زبان را به زرنه - دهل و آلت تبلیغاتی دولتی تبدیل کرد. در این مورد ساختار زبان تورکی هم با الفبا و هم با اوزان عروضی شعر عربی سازگار نبود چون الفبای عربی روی صداهای بلند از یک طرف و حروف بی‌صدا و تنوع آنها از طرف دیگر ساخته شده و تکامل یافته است و از طرفی شعر تورکی با "اوزان عروضی شعر عربی" نیز نمی‌توانست تطبیق کند. فشار زبان عربی و فارسی مقلد آن باعث شد تورک‌ها الفبای رونیک خود را از یک طرف و سبک شعری هجایی خود را از طرف دیگر رها و حداقل کم بها دهند و در ادامه دچار فراموشی هر دوی آنها تا دوره صفویه شوند. در دوره صفویه شعر آشقی (Aşıq söyü) که در میان ادبیات غیر درباری فولکلوریک حفظ شده بود، توانست تا حدودی در ادبیات شعری تورکی دگرگونی ایجاد نماید. درست به همین خاطر است که فارس‌ها از صفویه و بعدها از دولت خودمختار حزب (فرقه) دمکرات آذربایجان دلخوشی ندارند و آنها را به راحتی غزنویان، سلجوقیان و... تورکان ایران نمی‌توانند بگویند. بدین گونه شعر فارسی و مکاتبات درباری امپراطوری‌های گوناگون و بسیار وسیع تورک‌ها، فارسی را با خود به همه جا می‌برد. مثلاً تا حدود دویست سال پیش در بنگلادش دولت محلی تورکی وابسته به امپراطوری تورکان بابری (تیموری) در هندوستان مکاتبات درباری خود را با زبان فارسی انجام می‌داد. با برافتادن دولت‌های امپراطوری و تشکیل دولت‌های ملی، زبان فارسی (بی‌ریشه در مردم) نیز محو می‌شد و می‌شود. عدم تطبیق زبان تورکی با الفبا و خط و قالب‌های شعری عربی (شعر عروضی) را چندین تن از نویسندگان و شعرای تورکی معروفی چون امیرعلی شیرنویسی و فضولی که در سه زبان تورکی، عربی، فارسی هم شعر و هم نثر نوشته‌اند را به کرات برای زبان تورکی یادآوری کرده‌اند. این مسئله در دراز مدت در منطقه آسیای غربی و جنوب‌غربی (خاورمیانه در اصطلاح امروزی) عادت و اعتیاد بسیار بد و ناپسند نوشتن به زبان بیگانه را در تورک‌ها موجب و مستحکم کرد. این عادت بد برای تورکان فعلی در حاکمیت حکومت فارس‌ها همچنان و تماماً باقی است و تنبلی نوشتن به زبان خودی علیرغم دانستن قدرت

آن و بدتر و شدیدتر از آن، یادگیری و نوشتن با الفبای لاتین را که بهترین الفبای طراحی و تطبیق شده با زبان تورکی در جهان است را با تمام وجود از خود بروز می‌دهند.

توضیح اینکه آموزش زبان تورکی و مدرسه برای آن تقریباً هیچ وقت در امپراطوری‌های تورک زبان از غزنی‌ها تا پایان قاجار با امکانات دولتی عملی نشد و تورکان شیرینی خواندن و نوشتن با زبان مادری را حس نکرده‌اند. زبان فقط وسیله ارتباط نیست بلکه وسیله تفکر نیز هست و کاربرد زبان‌ها با یکدیگر در تفکر خیلی متفاوت می‌باشد. در این مورد به مثالی بسنده می‌کنیم: فارس‌ها می‌گویند؛ "کلید در ورودی منزل"، تورک‌ها می‌گویند: "اثوین گیریش قاپیسینین آچاری".

در اینجا ملاحظه می‌کنیم که تفکر در فارس از جزء به کل است ولی در تورک از کل به جزء است و وسیله بیان آن، زبان نیز چنین عمل می‌کند. حالا کودک تورکی در ایران که در منزل زبان تورکی را در گفتار به روش طبیعی یاد گرفته است و پیشی از کل به جزء دارد وقتی قبل از یادگیری نوشتاری زبان خود و تسلط بر آن، به زور وارد خواندن و نوشتن زبان فارسی می‌شود علاوه بر سایر موارد، روش فکری و دنیای تفکر او کلاً و به یکباره خراب می‌شود و دچار اختلالات روانی کوتاه و دراز مدتی در این مورد علاوه بر سایرین می‌شود و همچنان تا آخر عمر می‌ماند و در کل موجب رشد بی‌سوادگی و کم‌سوادگی عمومی و خجالت زدگی یا پنهان کاری در مقایسه با فارس‌ها و مناطق فارس‌نشین می‌شود. یکی دیگر از علل را کودتای راحت و بی‌سر و صدا و موفق از درون حکومت قاجار و حمایت‌های بی‌دریغ دول بزرگ استعماری از آن می‌توان نام برد چون در این مورد زیاد بحث شده در اینجا به همین کفایت می‌کنیم. همسایگی با فارس‌ها و شرکت مشترک در امپراطوری‌ها در دوره‌های گذشته را می‌توان از علل دیگر تحمل توده‌وار آذربایجانی از استعمار پهلوی دانست و اینکه همانطور که بارها اتفاق افتاده بود می‌توان در امپراطوری حاکمیت را بین ملل دست به دست کرد. در اینجا نیز اطلاعات زیاد است و نیازی به تشریح نیست. از دیگر علل مهم یکی هم مسائل اقتصادی ایران است که دارای اثراتی چند جانبه به علت استثنایی بودن آن می‌باشد. در دنیای سرمایه‌داری امروزی اقتصاد در دست بخش خصوصی است و با منطق اقتصادی منفعت و لذت به توضیح ثروت و سرمایه‌گذاری‌های طولانی مدت پرداخته و به دنبال کسب سود بیشتر دائماً به مناطق مختلف و متفاوت محیطی کشور رفته و در دراز مدت تعادل منطقی اقتصادی را بر اساس استعداد فیزیکی

و معنوی مردم و طبیعت بر قرار می‌کند و با پرداخت مالیات به نسبت درآمد به دولت از او امنیت سرمایه‌گذاری را طلب می‌کند. در ایران از زمان پهلوی‌ها اقتصاد ایران با دولتی کردن نفت و انحصاری نگهداشتن آن، برخلاف اقتصاد آزاد رقابتی خصوصی نه با منطق اقتصادی بلکه با نگاه امنیتی و اتنیکیتی سرمایه‌گذاری‌های دولتی اجرا می‌شوند. بخش خصوصی اقتصاد در ایران اگر هم باشد جز دم بی اختیار بخش دولتی نیست و نخواهد بود. البته این خصوصیت عمومی اقتصاد دول نفت خیز می‌باشد ولی به عللی در ایران چندین برابر و استثنایی‌تر از موردهای مشابه آن عمل می‌کند.

با چند مثال مطلب را قدری آشکار کنیم. با سرمایه‌گذاری‌های دولتی ناگهانی در استان مازندران در زمان رضاشاه ابتکار عمل اقتصادی بخش خصوصی آذربایجان در مقابل آن دوام نیاورده و از رقابت با دولت عاجز ماند و ثروت و سرمایه بخش خصوصی به طور ناگهانی به استان‌های شمال کوچ کرد و دخالت غیر منطقی و غیر اقتصادی دولت به ویرانی اقتصادی یک منطقه در مقابل آبادی ناگهانی منطقه دیگر منجر شد. مثال دیگرش منطقه اراک بود که خود اراک در حدود ۴۵-۴۰ سال پیش در حد یک قصبه بود و با تاسیس کارخانجات دولتی و مشاغل پیرامونی آن اکنون اراک به یک شهر بزرگ و کلان‌شهر با همه جزئیات و کلیاتش تبدیل شده است. در حالی که شهرهای استان‌های غیر فارس مثل مراغه، شبستر، قوشاچای (میان‌دوآب)، اورمیه، خوی، اهر، خیوو (مشگین‌شهر)، گرگان و زاهدان و زابل و ... علیرغم پیشینه تاریخی و استعدادهای طبیعی در عرض این صد سال مثل دم خر نه زیاد و نه کم شده‌اند رشد و توسعه همه جانبه قضاوت و شهرهای کوچک و متوسط مناطق مرکزی علیرغم استعداد کم‌شان مثل قم، کاشان، محلات، سمنان، نطنز، شاهین‌شهر، مبارکه، زرین‌شهر، گلپایگان، کرج و ... در مقایسه به یک تحول جدی صنعتی دست یافته‌اند. تاجر تبریزی با هزاران مشقت و صبر و حوصله از اواخر قاجار صنعت قالی‌بافی را رونق بخشیده و به صورت مداوم و تدریجی آنرا در حد دومین شغل ایجاد کننده درآمد و اشتغال زایی و ارز آوری بعد از نفت (در اوج صادرات حداکثری آن) رسانده بود که سیاست‌های دولتی در هر دو رژیم آن را بر باد داد. دو استثنا فرعی شهری در ایران هست که علیرغم مرزی بودن و غیر فارس بودن توانسته‌اند مختصری روی پای خود بایستند، یکی احواز خوزستان و چند شهر دیگرش و دیگری تنها و فقط شهر تبریز. درمورد خوزستان ناچاری بوده و اگر از نزدیک نگاه کنیم این پیشرفت و توسعه نه برای مردم بومی که

حق درجه یک و در اولویت‌شان است، بلکه برای فارس‌های مهاجر به آن منطقه با حمایت عمدی دولت جهت بر هم زدن ترکیب جمعیتی در آنجا صورت گرفته است. یعنی همان مفهوم استعماری که آبادانی بله اما نه برای توی بومی. و امروزه اعراب خوزستان از فقیرترین مردمان ایران هستند. در مورد استثنای تبریز نیز باید گفت که تا توانسته‌اند همان‌طور که در بالا گفته شد جلو رشد بیشترش را گرفته‌اند و از موقعیت سرآمد روزگاری به حد تقریباً یک شهر متوسط در مقایسه با رقبایش رسانده‌اند. در ثانی ابتکارات بخش خصوصی شهرنشین تبریز فوق‌العاده حساس و از لحاظ اقتصادی دقیق و صحیح و ایجادکننده آثار با ماندگاری طولانی مدت عمل کرده است و هر موقع از لحاظ اقتصادی برای بخش خصوصی اندک گشایشی شده تبریز فوراً بهترین‌ها و بیشترین دست آورده‌ها را مستقل از دولت کسب کرده است، صنایع ایجاد شده در تبریز در بخش خصوصی با توجه به امکانات بهترین بوده است لذا در کل، تبریز برای حکومت‌ها لقمه بیش از اندازه بزرگی برای بلعیدن و به یکباره قورت دادن بوده است.

۳ - چرا آذربایجان شمالی بر عکس جنوب که حدود ۲۰۰ سال است که از ترکیب ایران خارج شده، در هر فرصت علم استقلال خواهی بر افراشته و توانست در دو نوبت (سال ۱۹۱۸-۱۹۲۰ میلادی برابر با ۱۲۹۶-۱۲۹۸ هجری شمسی و در سال ۱۹۹۱ معادل ۱۳۶۹) اعلام استقلال کند و در دومین بار آنرا حفظ کند؟ با ترور نادر شاه به هردلیل، امپراطوری وسیع وی به سوی خان خانی رفت و در مناطق شمالی‌تر آذربایجان این خصوصیت بیشتر از همه جا بروز کرد و متأسفانه آنها نتوانستند باهم متحد شوند. در این دوره حاکمیت در آذربایجان شبیه حاکمیت در آلمان بود و هر دو به واحدهای سیاسی چند ده‌تایی محلی تقسیم شده بودند، آلمان با راه و روش تشکیل ملت - دولت نوین بر اساس مفهوم جدید حاکمیت ملی توانست به اتحاد دست یابد. برای مدتی این مناطق از دولت کریم‌خان زند و باقی مانده دولت نادری کاملاً جدا بود. از روسیه و عثمانی نیز چندی خبری نبود. با روی کار آمدن قاجار یک خان دیگر بر خان‌های تورک اضافه و به زودی به خان بزرگ تبدیل شد و سعی در گسترش حاکمیت تورک‌منشانه خود (امپراطوری فئدرال سنتی تورک‌ها) داشت و معنایش این بود که آنها را نه سرنگون بلکه وابسته به خود خواهد کرد. او نیز در اوج قدرت امپراطوری هنوز تثبیت نشده خود، سرنوشت نادرخان را پیدا کرد و بعضی از خان‌های کوچکتر و متنوع تورک منشا آن سوی رود آراز در این برهه زمانی سعی کردند خود

دولتی مستقل البته نه در معنای ملی به مفهوم امروزی تشکیل دهند لذا گاهی هم با دولت قاجار و هم با دولت روس و هم با عثمانی و هم با خان‌های همجوار خودشان بر سر ماندن در قدرت جنگ می‌کردند. عنصر با برنامه و دارنده ارتش نوین روسیه در دراز مدت برنده اصلی و پایدار این بلبشوها در منطقه بود. و قراردادهای او با خان بزرگ خان‌های تورکان (قاجار) الحاق زورکی و تقریباً سریع آذربایجان شمالی به روسیه را موجب و چشم آنها را باز کرد و از حالت سنتی و عادی بیرون آورد. تورک‌های آذربایجانی با روس‌ها چندان اشتراکات چه بد - چه خوب تاریخی و جغرافیایی مشابه فارس‌ها نداشتند و تازگی محیط حاکمیتی، عوض شدن کلی زمینه مذهبی، زبانی، پاک‌سازی‌های وحشتناک قومی تورک‌های آذربایجان توسط ارامنه مورد حمایت دائمی روسیه و قرار گرفتن در محیط اروپایی و آشنایی با مسائل جدید رونسانس اروپا از طریق روسیه و ... بیداری علمی، فرهنگی - زبانی و ملی را در آنها تقویت کرد و محیط متفاوتی از برادران این سوی رود آراز را برایشان تدارک دید.

نابغه تورک آذربایجانی دنیای سیاست جناب محمدمین رسول‌زاده و رهبر فکری مشروطیت در ایران و رهبر استقلال آذربایجان شمالی در کتاب چگونگی شکل‌گیری جمهوری آذربایجان (به فارسی نیز ترجمه شده) این مسائل را بسیار مفصل، دقیق و شیرین شرح می‌دهد. با شروع و در ادامه استخراج نفت آذربایجان توسط روسیه، موجب رفاه عمومی و آشنایی با صنعت در مقیاس وسیع و پیدایش بورژوازی ملی آذربایجان (همزمان با بورژوازی ارامنه و روسیه) و کمک به بیداری ملی با حمایت از تاسیس مدارس به زبان تورکی و تدریس خود زبان و کمک به مطبوعات آذربایجانی و... نمود. سیستم حزبی - پارلمانی مناسب‌تر (در مقایسه با ایران آن زمان و این زمان) روسیه و امکان دادن تدریجی به پیدایش احزاب مسلمان‌گرا و تورک‌گرا به تدریج موجب تشکیل و تکامل ملی‌گرایی نوین و متشکل در احزاب محلی شد. و امکان گشایش مدرسه و تدریس زبان تورکی با درخواست‌های پی‌درپی از حکومت مرکزی روسیه ممکن شد. زمینه مذهبی مسیحیت باعث فراموشی اختلاف شیعه و سنی تورک‌های آذربایجان شمالی و تورک‌های امپراطوری عثمانی و موجبات در خواست کمک و همیاری در مواقع لازم از آنها را فراهم آورد و ...

همه اینها و مسائل گفته نشده دیگر باعث حس و فکر استقلال خواهی از روسیه و منتظر آمدن فرصت شدند و در اثنای جنگ جهانی اول با فروپاشی ارتش قدرتمند روسیه از درون آن را بدست

آورده و در دو سال حاکمیت ملی خود مزه و شیرینی آن را با تمام وجود حس و درک نمودند. پیدایش استعمار مجدد در روسیه به گونه‌ای دیگر و بصورت مرامی (مارکسیستی) و ارتش مدرن و با انگیزه آن در اوایل معروف به ارتش سرخ، این حکومت ملی و اولین جمهوری دنیای اسلام را سرنگون کرد اما انگیزه و خاطره خوش آن را نتوانست از یادها ببرد و باز در اولین فرصت ممکن استقلال خواهی شروع و در سال ۱۹۹۱ میلادی برابر ۱۳۶۹ هجری شمسی به بار نشست.

۴ - در صورت استقلال آذربایجان جنوبی از ایران بقیه مناطق تورک‌نشین چه خواهد شد؟ و اگر نتوانیم همه مناطق آذربایجان جنوبی را در کشور مستقل آینده وارد کنیم مناطق بیرون مانده چه سرنوشتی خواهند داشت؟ و این همه ازدواج‌ها و اختلاط خانوادگی با فارس‌ها چه خواهد شد؟

جواب از هم اکنون مشخص است چون قسمتی از خاک ما تورک‌های آذربایجانی آزاد و مستقل شده در حالی که در آن واحد جغرافیایی بعضی مناطق آذربایجان هنوز در بیرون از دایره حاکمیت آن است و شاید هیچ‌وقت هم به حاکمیت آن در نیاید، شاید هم بر عکس. مثلاً شهر تاریخی و مهم دربند (نام کامل آن دمیرقایی دربند) و ایالت بورچالی در گرجستان امروزی و زنگه‌زور در ارمنستان و مناطق اشغالی قره‌باغ و اطراف آن. یاسر عرفات فقید رهبر فلسطینی‌ها خاطره‌ای را نقل می‌کند که گویا از سر آوارگی و بی وطنی و برای ملاقاتی سیاسی در کوچه پس کوچه‌های یکی از کشورهای اروپایی می‌رفت که یکی پنجره را باز و از بالا به او تف کرده می‌گوید برو گورت را گم کن، ای خائن ای ترورست و تو حق ورود به وطن من را نداری و زود باش برو به وطن خودت و ... یاسر عرفات می‌گوید دقیقاً بخاطر وطنم به وطن شما آمده‌ام، لطفاً وطن مرا به من که گرفته‌اید بدهید تا در اولین فرصت بروم هر چند به اندازه فقط دو پا برای ایستادن باشد و به همه بگویم که این یکی وطن من است و حق بیرون راندنم را ندارید.

در حله اول داشتن وطن مستقل و تشکیل دولت - ملت ملی در آن وطن، مهم‌تر از جزئیات دیگر پیرامونی است و در ثانی در این وطن مستقل شده و با استفاده از امکانات آن می‌توان به دیگر مظلومان هم تبار در حاکمیت دیگران کمک کرد و آگاهی رساند و یا بر عکس دیگر هم‌تباران در حاکمیت‌های بیگانگان با مقایسه وضع خود با آنها به آگاهی ملی می‌رسند و حق خود را می‌طلبند. پس بخش مستقل شده مامن و پناهگاه بخش مستقل نشده و نیز حامی

و ناظر حقوق ملی - انسانی حداقل در سطح اطلاع‌رسانی اقلیت‌های پراکنده در جهان از نوع خود در عرف بین‌المللی می‌شود.

در مورد قسمت آخری سؤال باید گفت کارهای بزرگ زحمات بزرگ و قدری انتظار کشیدن‌های طولانی هم دارد. ممکن است موقتا نتوان کاری کرد اما پس از تثبیت موقعیت تازه استقلال یافته‌ها و برسمیت شناختن کشور تازه آنها، با سفرهای بین‌کشوری و حق و حقوق بشری و فردی و مسافرت، کاملاً قابل حل است. شاید بعضی‌ها گویند حالا که قسمتی از آذربایجان از استعمار رها شده و استقلال خود را باز یافته است، چه نیازی به استقلال بخش باقی مانده (آذربایجان جنوبی) و همان طور که در بالا گفته شد همان بخش، برای آذربایجان جنوبی هم کفایت می‌کند. آنچه در بالا گفته شد برای تورکان آذربایجان جنوبی صدق نمی‌کند، اولاً آن مورد در مناطقی هست که در آنجا تورک‌های آذربایجان در اقلیت هستند نه در اکثریت، مثلاً در شهر مسکو، شهرهای مختلف داغستان و غیره، ثانیاً در آذربایجان جنوبی اکثریت مطلق را در اکثر مناطق مرکزی آن تشکیل می‌دهند و هم از لحاظ وسعت و هم از لحاظ جمعیت هم در مقایسه با ملت استعمارگر فارس در کل ایران تعداد و پراکندگی‌شان بیشتر است و هم در مقایسه با بخش مستقل شده آذربایجان (آذربایجان شمالی یا جمهوری آذربایجان) جمعیت و وسعت بیشتری دارد و هم اینکه استعمار فارس در ایران هزارها برابر وحشتناک‌تر و ریشه سوزانه‌تر عمل می‌کند و خیال پایان دادن که هیچ حتی ذره‌ای کم کردنش را نیز ندارد. اگر استعمار شوروی دریاچه آرال را خشک کرد ایران ده برابر بزرگتر از آن دریاچه اورمییه را خشک می‌کند. ممکن است ما آذربایجانی‌های جنوبی از دولت (هیئت حاکمه) آنجا خوشمان نیاید ولی موجودیت آن تنها در دولتش خلاصه نمی‌شود. به عنوان مثال نحوه جشن گرفتن عید سال (نوروز) را در آنجا و آذربایجان در ترکیب ایران مانده مقایسه کنیم که مسئله حکومتی هم نیست همین یکی به عمق محو شده‌گی و عمق احیا و بازسازی ادبیات و فرهنگ و تاریخ‌مان را بیان می‌کند. در آنجا صد جلد کتاب ادبیات شفاهی زبان تورکی آذربایجانی از آذربایجانی که یک ششم کل آذربایجان جنوبی را تشکیل می‌دهد، پس از استقلال تا کنون جمع‌آوری کرده و به چاپ رسانده‌اند.

سخن پایانی:

در محدوده‌ی این نوشته، مختصری از جوانب مختلف به استعمار نو فارس در ایران و بیشتر در رابطه با آذربایجان جنوبی پرداخته شد که با توجه به جزیره‌ای شدن ایران در جهان امروز و استبداد و استعمار وحشتناک غیر قابل مقایسه با نمونه‌های جاهای دیگر از طرف رژیم و ناآگاهی‌های تقریباً مطلق ملل غیر فارس در ایران به مسائل ملی خود و در این میان ملت تورک آذربایجان جنوبی که عللی از آن (نه همه‌اش) گفته شد و کمبود منابع مخصوصاً کتبی در خود ایران و عدم چاپ بدون سانسور در مورد مسائل ملل غیر فارس در ایران و نیز قلت اطلاعات و فاقد قدرت نوشتن به زبان مادری‌شان در ملل غیر فارس در ایران و کنترل مرزی وحشتناک و فوق‌العاده‌ی مرز جمهوری آذربایجان و ایران، عدم اجازه تجدید چاپ آن عده بسیار - بسیار محدود موجود از قبل، دشواری دستیابی به منابع قابل ذکر را در چنین نوشته‌هایی به ذهن خود بسپارید. قصد و هدف این بود که یک نوشته نسبتاً مستند به میان آورده شود تا مورد قضاوت و نقد و بازبینی و اظهار نظر قرار گیرد. اما در محدوده زمانی فعلی این مقدور نشد و بیش از همه خود نویسنده سطور فوق ناراضی این نوشته است و تنها خوبی‌اش شاید همان به میان آوردن موضوع ملتی چنین گرفتار در تاریکی که خیلی از علل و ضعف‌ها از طرف خودمان هست تا دشمن قدرمان، که راه کدام سو هست و رهروان در چه حالی و انتخاب کدام باید باشد تا راهگشایی آورد و ره روان خود به خود پیدا شوند و ره صد ساله را در زمان مناسب و با کمترین اشتباه و هزینه به پیمایند. همانطور که خواندید ما راه و مسیر هدف را در استقلال کامل و تام از این تاریکخانه می‌بینیم، اما این یک تصمیم و انتخاب ملی است و آگاهی ملی و اراده ملی می‌خواهد که در شرایط فعلی در داخل مشاهده نمی‌شود و باید با تلاش‌های بی‌وقفه در داخل و خارج از کشور ایجاد و به روش‌های گوناگون به کسانی که می‌خواهند رسانده شود.

“به انسان‌ها حریت (آزادی) به ملت‌ها استقلال” رهبر استقلال آذربایجان

محمدامین رسول‌زاده (کتاب دایره‌المعارف آثار م.ا. رسول‌زاده، ص ۱ نسیمان یاقوبلو)

“İnsanlara hürriyyət, millətlərə istiqlal” (M.Ə.Rəsulzadə)



تکثیر و پخش این جزوه وظیفه‌ی ملی هر آذربایجانی است.

برای دسترسی به فایل PDF این جزوه می‌توانید به سایت

تشکیلا مقاومت ملی آذربایجان (دیرنیش)

به آدرس www.diranish.com مراجعه کنید



Azərbaycan Milli Dirəniş Təşkilatı

تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان